

# سرنوشت يك مرگ تاریخی

سلسله گفتارهایی از رادیو  
صدای فدائی

شهریور ماه ۱۳۶۴

از انتشارات کمیته کردستان سازمان چریکهای فدائی خلق

بازتکثیر از کمیته کردستان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

آدرس غرفه سازمان بروی اینترنت

[www.fedayi.org](http://www.fedayi.org)

پست الکترونیکی سازمان

[webmaster@fedayi.org](mailto:webmaster@fedayi.org)

پست الکترونیکی کمیته کردستان

[kurdistan@fedayi.org](mailto:kurdistan@fedayi.org)

مقدمه

پیشگفتار

فصل اول؛

\*بررسی عوامل جبری دگرگون شدن مواضع مجاهدین خلق.

۱- عوامل عینی پیدایش، تکوین و عقب‌گرد ناگزیر مجاهدین

۲- تمایلات خرده‌بودژیوازی ایران در دوران شاه و بازتاب آن در سازمان

مجاهدین خلق

۳- تأثیرات تجزیه‌خرده‌بودژیوازی در سازمان مجاهدین و چگونگی

انشعاب آن.

۴- پیامدهای انشعاب در سازمان مجاهدین و تعایلات جدید در حیات

دوباره آن.

فصل دوم؛

\*\* تحولات زوبه‌رشد انقلاب و تغییرات زوبه‌افت مجاهدین.

۱- تعمیق انقلاب و سیالیت مجاهدین!

۲- فاصله گرفتن از آرمانهای قدیمی و گرایش بسوی لیبرالیسم‌بودژیوائی!

۳- چرخش نهائی مجاهدین بسوی لیبرالیسم و بازتاب این در حرکت

عملی آن!

سأله وضعیت کنونی سازمان مجاهدین خلق ایران و سمت گیری قطعی آن به سوی لیبرالیسم بورژوائی ، یکی از مسائل بفرنج در عرصه بر خورد به نیروهای سیاسی در چند سال گذشته بوده و هست . این که چگونه سازمان مجاهدین خلق به برنامه شورای ملی مقاومت رسید و اصولاً چرا مجاهدین به لیبرالیسم ختم شد ، امری بوده است که هنوز مورد مشاجره بسیاری نیروهاست . هنوز این سوال اساسی که مجاهدین خلق از کی و چرا این سیر فقهرائی را آغاز نمودند و چگونه از یک سازمان دمکرات انقلابی باشعراهای ضد استبدادی \_ ضدامپریالیستی به یک سازمان با اهداف بورژوا \_ رفرمیستی مبدل گشتند ، پاسخ قطعی خود را بندرت باز یافته است . هنوز کم نیستند نیروهاة که چرخش سازمان مجاهدین را چرخشی یک شبه محسوب می دارند ، بدون آن علل و عوامل عینی تحول در این سازمان را مد نظر قرار دهند .

ولی همانگونه که هیچ پدیده ای بدون زه مینه عینی مشخص نمیتواند بوجود آید و نمیتواند بدون رشد تناقضات درونی خود انعکاس تحولات جبری در پدیده های موجود خویش است ، از میان برود ، تحول در سازمان مجاهدین خلق نیز برخلاف آن تفکر ساده اندیشانه ای که فکر می کند مجاهدین خلق یک شبه و با پیش روی قرار دادن میثاق بنی صدر محور بورژوازی شده و راه لیبرالیسم پیمود ، از این قانونمندی مستثنی نبوده و نیست .

مباحث کتاب حاضر ضمن تحلیل آن عوامل عینی اقتصادی \_ اجتماعی و سیاسی که مجاهدین بر زمینه آنها شکل گرفته و متناسب با تحولات در همین عوامل خود نیز به ناچار دستخوش تحول گشت ، انعکاس این تحولات را در عرصه های مختلف حیات سیاسی مجاهدین خلق ، دنبال می کند و چگونگی روند حرکت عملی سازمان رادیکال خرده بورژوا به یک سازمان لیبرال رفرمیست را در کوران مبارزه طبقاتی نزدیک به دو دهه اخیر به وضوح آشکار میسازد . آن عوامل مادی و منافع طبقاتی معینی که مجاهد را واداشت تا دوگانگی ماهوی این نیروی انقلابی و دمکرات را به نفع لیبرالیسم بورژوائی حل کند ریشه در تناقض اولیه گرایش حاکم بر این سازمان داشت که خود منبعث از موقعیت متناقض این نیرو در وضعیت جامعه بود .

چرا که مجاهد محصول و بیان تناقضات اقشار زحمتکش و تهیدست اجتماعی در جامعه ایران بود که در شرایط رشد مناسبات سرمایه داری می رفت تا در لابلای چرخ تولید بزرگ له شود . تناقضی که خود انعکاس وضعیت متناقض جامعه هم بود . رشد مناسبات سرمایه داری از یک

سوی و حضور قدرتمند بقایای نظامات پوسیده ما قبل سرمایه داری از سوی دیگر که بیان خود را در روینای سیاسی کهنه و در حضور دیکتاتوری سلطنتی باز می یافت ، همه از جمله عواملی بودند که به آرمانخواهی مجاهدین جلوه حقیقی می داد و به آرزوهای سرکوب شده او حیات می بخشید.

پیشرفت سرمایه داری ، اگرچه از نقطه نظر حضور مادی زمینه های عینی تمایلات فرو خورده آن نیروی اجتماعی را که مجاهد نماینده تمایلات فرو خفته آن بود از میان می برد ، اما تحولات تدریجی و بطئی جامعه از فئودالیسم به سرمایه داری که محصول سازش در بالا بین بورژوازی و اشراف فئودال و با پا در میانی اپریالیسم جهانی بود ، این تمایلات را تا مدتها زنده نگه میداشت و مانع از تسریع تفکیک طبقاتی حاد جامعه و در نتیجه تجزیه خرده بورژوازی می گشت ، که مجاهد بیان سمبلیک حضور سیاسی آن با لعموم بود . ولی این امر نمی توانست چندان دیر پا باشد ، با رشد مبارزه طبقاتی و تکوین هر چند بطئی اما قطعی تحولات اجتماعی خرده بورژوازی نیز متناسب با وضعیت عمومی خود بناگزی می بایست آرمانخواهی خود را در هر شکل و بیانی به یکی از طبقات اصلی جامعه پیوند می زد ، گذشت زمان به همراه خانه خرابی بخش وسیعی از اقشار میانی و ورشکستگی عمومی آن که از یک سوی به نابودی کشیده می شد و از سوی دیگر توسط تولید سرمایه داری

بازتولید می گردد، تناقض درونی این نیروی اجتماعی را درهم میشکست و تمایلات و گرایشات کاملاً متفاوتی را در درون آن منصفه ظهور می رسانید و آن ترکیب اولیه آن را درهم می ریخت و متناسب با روند پیشرفت چنین تحولی، مجاهد خلق را نیز به سوی انتخاب ناگزیر می کشانید . و درست به همانگونه که تکوین تحولات اجتماعی \_ سیاسی و تفکیک طبقاتی آشکار جامعه اقشار رادیکال خرده بورژوازی را به سوی پرولیتاریا رهنمون می گشت و اقشار محافظه کار آن را به سوی بورژوازی، مجاهد خلق نیز مجبور بود که تناقض درونی خود را به نفع یکی از این اقشار ، درهم بشکند این تفکیک اگرچه در سازمان مجاهدین به انشعاب دو گرایش فرجامید ، اما از آنجا که انشعاب ریشه دار نبود ، فرزند سقط شده ، قادر به ادامه حیات نگشت و رادیکالیسم مجاهد به نفع لیبرالیسم و محافظه کارترین گرایشات خرده بورژوازی ایران آغاز کرد و برای رهائی از چنبره التقاط گذشته خود اجباراً هم او را به این سوی می کشانید، بین مذهب و مارکسیسم، بین رادیکالیسم و لیبرالیسم، و بین رهبری پرولیتاریا و بورژوازی ، مذهب و لیبرالیسم و بورژوازی را انتخاب کرد و طی یک پروسه معین این سمت

گیری خود را تکمیل نمود .

کتاب حاضر تلاشی در جهت ریشه یابی و تحلیل علل و عوامل چنین سیری در حیات سازمان  
مجاهد خلق ایران است و حاوی سلسله بحث هائی است که قبلاً طی برنامه های منوالی از  
رادیو صدای فدائی پخش گردیده است .

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

کمیته کردستان

شهریور ماه ۶۴

## پیشگفتار

مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت و رهبری مجاهدین خلق، در مصاحبه ای کهچندی پیش از رادیو آمریکا شنیده شد (۱)، به مواضع سیاسی اخیر مجاهدین صراحت عجیبی داد. او در پاسخ خبرنگار رادیو آمریکا که سازمان مجاهدین را به تندروی متهم کرده بود گفت :

" منظور شما از تندروی چیست؟ اگر منظورتان دفاع استوار و به اصطلاح سرسخت برای آزادی واستقلال ایران و شعار نه شاه نه خمینی است که مجاهدین در راهش مقاومت کرده اند و بر همان اساس شورای ملی مقاومت ایران هم شکل گرفت خوب در این صورت من حرفی ندارم. اما اگر منظورتان از سیاستهای اقتصادی و اجتماعی دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران خواهد بود. باید بگویم که خیر. این معنائی است که مردم را بشود ترساند

چون که می دانید اینجا بخصوص فرهنگستان و خارج از کشور، تبلیغات بسیاری وجود دارد که سعی می کند اصولاً انقلاب ایران و همچنین مقاومت ایران را به زیر سوال بکشد و چهره نادرستی از آن ارائه دهد. که یقین دارم مردمی که این همه شهید داده اند و این همه به مجاهدین کمک کردند. این چیزها را باور نکرده و نخواهند کرد.

از نظر اقتصادی \_ اجتماعی ، ما مالکیت خصوصی، سرمایه داری و بازار ملی را می پذیریم. بنابراین به مفهومی که تلاش می شود یک چنین ترس و وحشتی از شورای ملی مقاومت و مجاهدین ایجاد کند، اصلاً صحت ندارد . دلیلش هم این است که محبوبیت عظیم فراگیر مجاهدین تصادفی نیست . آنها با اثبات اینکه عمیقاً به خلیات ایران و به

(۱) این مصاحبه بعداً در تاریخ ۱۲ دیماه ۱۳۶۳ عیناً از صدای مجاهد پخش گردید.

فرهنگ ایران سنن جوانمردی و انصاف و بخشش پایدار هستند، به چنین نقطه ای رسیده اند خبرنگار صدای آمریکا برای آنکه صداقت این گفته را محک بزند ، از موضع او نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و علت گسستن مجاهدین از بنی صدر سوال می کند .

رجوی بعد از آن که غیرمستقیم شعار نه شرقی، نه غربی، جمهوری دمکراتیک اسلامی را روی خبرنگار می گذارد ، به پرسشگر رادیو آمریکا توضیح می دهد که اساس اختلاف با بنی صدر روی شعار نه خمینی بوده است . چرا که بنی صدر با دست گذاشتن روی استحاله خمینی و

نکاشتن نامه های سری برای خمینی ، هنوز دلش پیش او بوده و می خواسته است آب توبه بر سر خمینی بریزد .

رجوی ادامه می دهد :

" من از روز اول هم به بنی صدر گفتم توبه گرگ مرگ است . اما متأسفانه او گوشش به این چیزها بدهکار نبود.

رجوی از این صریحتر نمی توانست جایگاه امروز مجاهدین را تصویر کند .

او با همین چند جمله چکیده خواستهای یک لیبرال محافظه کار را به نمایش گذاشت . رجوی دست خود را رو کرد .

اینکه مجاهدین خلق خواهان هیچگونه تغییری در مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی سرمایه داری نیست، چیز تازه ای نمی باشد . سازمان مجاهدین از ابتدای تأسیس خود نیز یک نیروی ضد سرمایه نبود و نمی توانست هم باشد . پس آنچه در گفتار امروز رجوی تازگی دارد ، پذیرش مالکیت خصوصی ، سرمایه داری و بازار ملی از جانب او نیست ، بلکه " ترس و وحشتی" است که از دست خوردن به ترکیب مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی سرمایه داری .

تازگی حرفهای امروز رجوی نه در هراس او از امپریالیسم و نه ترس از درهم شکستن منایات سرمایه دار، بلکه ترس و وحشتی است که او از خدشه دار شدن این مناسبات دارد . تازگی او در هراس او از سوسیالیسم و مقاومت انقلاب ایران است .

چه تماشائی خواهد بود که رهبر سازمان دمکرات انقلابی دیروز، به نمایندگان امپریالیسم دلگرمی می دهد که وحشت نکنید " اینها بخصوص تبلیغات فرهنگستان و خارج از کشور است " که " سعی میکند " با تند رو معرفی کردن " شورای ملی مقاومت و مجاهدین " " اصلاً" انقلاب ایران و همچنین مقاومت ایران را به زیر سوال ببرد و چهره نادرستی ارائه دهد . این چیزها را مردم باور نکرده و نخواهند کرد .

چه مشمئز کننده است که رجوی جبین و هراس خود را از قدرت اراده توده ها در دگرگون سازی این نظام پوسیده ، بحساب مردم می گذارد و می گوید:

تندروی در سیاستهای اقتصادی \_ اجتماعی دولت موقت جمهوری دمکراتیک معنائی است که مردم را بترساند . این تلاشی است که می خواهند چنین ترس و وحشتی را از شورای ملی مقاومت و مجاهدین ایجاد کنند .

او به خبرنگار صدای آمریکا تضمین می دهد که یک آن به خود تردید راه ندهید، که شورای



ملی مقاومت و مجاهدین خلق در فکر زیر سوال بردن مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی ایران باشند .

حاشالله، که این لکه ننگ به مجاهدین و شورای ملی مقاومت نمی چسبد . او می گوید اگر منظورتان تندروی در سیاستهای اقتصادی \_ اجتماعی است اصلاً صحت ندارد .

این حرفها تازگی بیشتری پیدا می کند وقتی آقای رجوی رهبر سازمانی که یک زمان در ضدیت آن با امپریالیسم تردیدی نبود، سازمانی که یک زمان ترور مستشاران آمریکائی را در سرلوحه وظائف خود قرار داده بود، سازمانی که به قول خود بیست سال علیه فرهنگ و استعماری جنگیده بود، امروز در پیشگاه امپریالیسم به توبه می نشیند و اهداف مبارزه بیست ساله سازمان مجاهدین و نیروی باصطلاح فراگیر آن را بوثیقه پرهیز از هر گونه تندروی خود قرار می دهد .

و چه تنفر انگیز است که این وثیقه باید همان فرهنگ و سنن پوسیده ای را که تاکنون علیه آن به مبارزه برخاسته بود، پایدار نگهدارد !

توجه کنید، رجوی هر چند که این سنن و فرهنگ را به کلیات بی رمقی همچون جوانمردی و بخشش و انصاف می آراید، اما اصل مطلب پنهان نمی ماند . آنچه که از این پس مجاهدین باید در حفظ و حراست آن بکوشند، خلیقات، فرنگ و سننی است که باید مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی کنونی ایران که حتماً از ۲۵۰۰ سال پیش تا کنون به ارث رسیده است، حفظ کنند .

او برای بیرون آوردن خبرنگار رادیو امریکا از هر گونه شک و شبهه ای نسبت به تندروی در سیاستهای اقتصادی \_ اجتماعی مجاهدین، چنین دلیل می آورد :

" دلیلش هم اینست که محبوبیت عظیم و فراگیر مجاهدین تصادفی نیست . آنها با اثبات اینکه عمیقاً به خلیقات ایران و سنن جوانمردی و انصاف و بخشش پایدار هستند، به چنین نقطه ای رسیده اند .

رجوی برای آنکه اعتماد امریکارا به مجاهدین جلب کند، از مردم انقلابی مایه می گذارد !  
پایداری در حفظ مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی سرمایه داری را بمثابه خلیقات، فرهنگ و سنن تاریخی ایرانیان، یک موهبت الهی و برگزیده می خواند .

روح رحمت و آزادی ! پیام رحمت و رهایی !

این است تفاوت اسلام او اسلام خمینی !

رجوی اعتبارنامه خود را در پرچم سه رنگ اسلام سرمایه داری تقدیم امپریالیسم می کند . او به امپریالیسم حق می دهد که باید از سرنوشت انقلاب ایران وحشت داشت .

از این رو پیشاپیش اعلان می کند که در جمهوری دمکراتیک اسلامی مجاهدین و شورای ملی مقاومت هیچ چیز تغییر نخواهد کرد . همه چیز به همین شکل باقی خواهد ماند و در مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی جامعه ذره ای خلل وارد نخواهد شد .

او به امپریالیسم تضمین می دهد که در جمهوری دمکراتیک اسلامی او، دستگاه عریض و طویل اداری سرمایه داری با ارتش سرکوبگر آن به همین شکل باقی می ماند . فرهنگ استعماری و خلیقات ارتجاعی پایدار می ماند و سنن و شعائر مذهبی به پشتوانه خون چندین هزار شهید مجاهد همچنان حفظ میشود . رجوی از قبل هشدار می دهد که در جمهوری دمکراتیک اسلامی هر تلاش توده های انقلابی برای تغییر وضعیت رقت بار اقتصادی \_ اجتماعی موجود، چون در ضدیت با قوانین، سنن و شعائر مذهبی اسلام قرار می گیرد، با شمشیر الله تلاقی می یابد و بدست مجریان قصص قرآن به جزای خود می رسند . تنها تفاوت در شیوه های بورژوائی و با احترام به حرمت آزادی است . تفاوت اسلام مجاهد و اسلام خمینی فقط در همین صراحت است .

اگر خمینی زیر لوای مبارزه علیه سنن و فرهنگ ۲۵۰۰ ساله دودمان شاهنشاهی، خود را به جلو صحنه انقلاب کشید ، آقای رجوی هنوز جلوی صحنه نیامده کمر همت بسته اند که در پایدار و حراست از این فرهنگ و سنن بکوشد .

اگر خمینی با شعار دگرگون سازی مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی جامعه کنونی خود را بر موج انقلاب سوار کرد ، مجاهد امروز می خواهد با سوار شدن بر تمایلات پس مانده ارتجاعی ترین اقشار جامعه به قدرت برسد .

اگر استحاله خمینی بعد از گرفتن قدرت و در تلاطم چندین سال مبارزه خونین توده ها چهره واقعی خود را عریان ساخت ، رجوی امروز استحاله شده می خواهد به سراغ قدرت برود . اگر خمینی برای تحقق نه شاه، از قدرت انقلابی مردم کمک طلبید ، مجاهد امروز برای تحقق شعار نه خمینی دست به دامن امپریالیسم و ارتش شده است .

اگر شعار " نه شاه" خمینی اشتیاق توده های محروم اجتماع را به تغییرات اساسی در مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی جامعه نمایندگی می کرد ، اگر شعار نه شاه خمینی از اعماق آرزوهای دیرینه خلق به سرعت برده شده بود ، اگر شعار "نه شاه" خمینی انعکاس مبارزه تاریخی توده

های رنج‌دیده و ستمکشیده ایران را علیه بندگی و بردگی به عاریت می‌گرفت و بالاخره اگر شعار "نه شاه" خمینی بخشهای وسیعی از توده‌های نا آگاه را می‌گرفت ، امروز شعار "نه شاه، نه خمینی" مجاهد ، حتی قادر به فریب توده‌ها هم نیست !  
رجوی خود به درستی به خبرنگار صدای آمریکا حالی می‌کند که مردم هیچگاه باور نکرده و نخواهند کرد که شورای ملی مقاومت و مجاهدین خواهان تغییر در وضعیت اقتصادی \_ اجتماعی آنها باشند . این ادعا اصلاً صحت ندارد .

او در عین حال روی آن دسته عناصر متزلزل سازشکار و نیروهای خوش خیال را که با جدائی بنی صدر از مجاهدین انتظار معجزه داشتند سفید کرد و به آنها نیز هشدار داد که کاسه‌های داغ‌تر از آتش نباشند و بیش از این و بیهوده به دنبال اتحاد نیروهای انقلابی حول شعار " نه خمینی مجاهدین " پرسیه نزنند :

در جمهوری دموکراتیک اسلامی مجاهدین هیچ خبری خوش‌تر از امروز نیست !  
در ادامه این بحث عوامل جبری دگرگون شدن مواضع مجاهدین را روشن خواهیم ساخت.

فصل اول

بررسی عوامل جبری

دیگرگون

شدن مواضع مجاهدین

خلق !

## ۱ - عوامل عینی پیدایش تکوین و عقب‌گرد ناگزیر مجاهدین (الف)

عده ای بر ما خرده می‌گیرند که چرا برای پیروزی اهداف دمکراتیک انقلاب، بر اتحاد نیروهای مترقی و انقلابی تکیه نمی‌کنید؟

ما می‌گوییم تکیه بر این اتحاد، تنها با مبارزه سخت و بی‌امان علیه عناصر متزلزل و گرایشات سازشکارانه این اتحاد، امکان‌پذیر است.

پیروزی آینده تنها می‌تواند از مبارزه احزاب ناشی شود و نه از سازشهای شبه فرزانه وار و یا اتحاد دورویانه ای که علی‌رغم نظرات، منافع و اهداف متضاد صورت می‌گیرد. ما می‌گوییم اول باید معیارهای مترقی و انقلابی را محکم کنیم. اول باید عناصر و عوامل مترقی و انقلابی را بشناسیم.

اتحادهای پایدار در یک مرحله از انقلاب، محصول اشتراک خطوط انقلابی و دگرگون‌کننده برنامه ای است که پیروزی اهداف آن مرحله از انقلاب را تعیین نماید، و اهداف و تمایلات واقعی اقشار و طبقات مشترک المنافع را در آن مرحله انقلاب فرا بگیرد. بدون چنین اتحادی، هیچکدام از اقشار خرده بورژوازی در حصول به اهداف و منافع طبقاتی خود پیگیر نیستند. تنها و تنها پرتاریای انقلابی پیگیر می‌تواند اقشار غیر پرولتر را به منافعشان نزدیک کند و آنان را به اهداف نهائی شان برساند.

خرده بورژوازی بخاطر تقدس طلبی نسبت به سرمایه و منافع خصوصی، کشش عجیبی به بورژوازی دارد. مادام که طبقه کارگر، رهبری انقلاب را در تمامی مراحل آن در دست نداشته باشد، سمت گیری خرده بورژوازی به بورژوازی قطعی است. هیچ راه سومی وجود ندارد. تجارب انقلابات جهانی بطور اعم و تجربه جنبش های انقلابی ایران بطور اخص، و به ویژه تجربه سالهای انقلابی اخیر، این حقیقت را اثبات می‌کند. سرنوشت سازمان مجاهدین نیز بمثابة یک جریان خرده بورژوائی، از این قاعده مستثنی نیست.

سازمان مجاهدین خلق که زمانی از سوسیالیسم هراسش نبود، سازمان مجاهدین خلق که در دوران اولیه حیات خود تغییرات اساسی در وضعیت اقتصادی - اجتماعی ایران را مغل برنامه و اهداف خود نمی‌دید، سازمان مجاهدین خلق که یک زمان عزم کرده بود ایران را گورستان امپریالیسم کند و وجود آن را از روی زمین براندازد، امروز آنچنان در یک روند قهقرائی روبه سقوط گذاشته است که از هر گونه تغییرات در وضعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه نیز شدیداً

احساس وحشت می کند و مهم تر از همه اینکه برای جلب حمایت امپریالیستها ، خصوصاً همین وحشت و هراس را معرف روحیه بی آزار و نیرزی سازشکار خود قرار می دهد . حتماً بخاطر دارید که در بحث قبل آخرین مواضع مجاهدین خلق را از زبان مسعود رجوی ، مسئول شورای ملی مقاومت و رهبری مجاهدین خلق شنیدیم . او وحشت و هراس خود را از هر گونه تغییرات اقتصادی \_ اجتماعی جامعه آشکار کرد . رجوی به امپریالیسم آمریکا اطمینان داد که اگر منظورتن از تندروی مجاهدین در زمینه تغییرات اقتصادی \_ اجتماعی است خیر !

این ادعا صحت ندارد . خیالتان راحت باشد . مجاهدین نه تنها تندرو نیستند، بلکه بسیار هم به سنن ، فرهنگ ، خلیقات و شعائر کهنه و پوسیده گذشته وموجود پای بند می داند.بسیار روشن است که چنین گرایشات ارتجاعی ، حتی بر طرحهای نیم بند و رفرمیستی شورای ملی مقاومت و مجاهدین نیز خط بطلان میکشد . مجاهدین با اتخاذ این مواضع نه فقط به همه گذشته خود پشت پا زدند ، بلکه همچنین نشان دادند که تا چه اندازه به طرحهای کاغذی خود نیز همانند طرح خودمختاری خلق کردو نظیر آن بی اعتقاد هتند . مجاه هر چه بیشتر می گذرد ، خود را بیشتر تحت فرمان بورژوازی قرار می دهد.

هیچ شکی وجود ندارد نیروئی که از هر گونه تغییرات اقتصادی \_ اجتماعی با وحشت یاد می کند و آن را قویاً محکوم میسازد ، نه تنها نمی تواند خواهان هیچگونه تغییراتی در وضعیت مشقت بار زندگی توده های زحمتکش جامعه باشد ، نه تنها نمی تواند خواهان تغییرات در وضعیت اقتصادی \_ اجتماعی خلقهای تحت ستم ایران گردد، بلکه باید سفت و سخت نیز در مقابل آنها بایستد .

چنین نیروئی قطعاً به ارتش سرکوبگر آریامه‌ری نیز برای خدمت به همین منظور نیازمندااست. برای آن که به عمق تغییرات نظری مجاهدین پی ببریم ، تنها کافی است نظری بر مدافعات بنیانگذارن این سازمان در بیدادگاههای رژیم پهلوی بیندازیم ... فقط کافی است اطلاعیه ای از آغازین روزهای حرکت مجاهدین را مرور کنیم .

" چند واحد چریکی از سازمان مجاهدین خلق ایران ، در چند عمل بمب گذاری علیه مراکز کارخانجات وابسته به سرمایه داران آمریکائی \_ اسرائیلی و وابستگان ایرانی آنها ، شاه خائن و طبقه حاکمه ، پشتیبانی مجاهدین خلق را از مبارزات اوجگیرنده کارگران ایران اعلام داشتند . بخصوص این عملیات در رابطه با اعتصابات خشم آلود و مقاومت خونین کارگران مبارز کارخانجات جیب لندروور و ایرانا و اعتراض آنان علیه غارت و استثمار سرمایه داران

صورت گرفت .

شکوفان باد مبارزه حق طلبانه کارگران

سازمان مجاهدین خلق ایران\_تیر ماه ۱۳۵۳

حال کمی به عقب تر برویم و خلاصه ای از نامه رضائیه یکی دیگر از بنیانگذاران مجاهدین خلق را مرور کنیم . او در سال ۱۳۵۲ از یک خانه تیمب به خانواده اش می نویسد:

" ما افتخار می کنیم که قربانیان بی آرزوی برای رژیم شاه و امپریالیسم نیستیم . سلاحهای ما هر آن آماده است که وجود پلید اینها را روی زمین براندازیم ... باید تاریخ قضاوت کند که پیروزی سر انجام با کیست ؟ آیا آمریکا با اینهمه هواپیماهای ب . ۵۲ و اف \_ ۱۱۱ و فانتوم و ناوهای هواپیمابرش پیروز می شود یا ویت گنگ که سرمایه اش یک مشت ارزن و یک تفنگ است ؟ گفتیم که ما هیچ دل به این خوش نکرده ایم که پیروزی را در یک سینی طلای تقدیممان کنند و یا دشمن ما در یک صبح روشن در جلوی ما زانو بزند و تسلیم شود . بدانید که ایران از آخرین سنگرهای انقلاب در جهان است . ایران از آخرین نقاطی است در جهان که امپریالیسم در آن خواهد جنگید و باید آرزو کنیم که ایران گور امپریالیسم است . بگذار سازشکاران و ترسوها وبزدلانم از این همه شهادت هراسان شوند. "

( مجاهد خلق رضا رضائی ۱۳۵۲ )

براستی چرا مجاهدین خلق امروز راه پیروزی را در حمایت از امپریالیستها میجوید ؟ چرا رهبری مجاهد امروز "ایستاده است" تا پیروزی را در سینی مسین " تقدیمش کنند ؟ چرا آقای رجوی در جلوی امپریالیسم " زانو می زند و تسلیم " می شود که : وامصیبتا ! ما کی گفته ایم معتقد به تغییرات اساسی در زندگی اقتصادی \_ اجتماعی مردم بوده ایم . خیر ! این دروغ آشکار است . کسانی که این اتهام را به ما می دهند ، مردم را به هراس افکنند، می خواهند مقاومت انقلاب ایران را زیر سوال ببرند.

براستی چرا رهبری مجاهدین با بورژوازی علناً سازش می کنند.

چا امروز از هر گونه تغییری در وضعیت مردم " بزدلان " به هراس افتاده اند .

پاسخ برای مجاهد امروز را دوبار از زبان رضا رضائی بشنوم . او می گوید :

" تا ظلم هست ، تا فقر هست ، تا فلاکت و بی نواتی هست ، مبارزه هم هست . وقتی که توده

های بی نوا در جدال مرگ و زندگی ، زندگی خود را چیزی جز مرگ ندیده اند ، مرگ شرافتمندانه را بر زندگی سیاه و برده وار ترجیح خواهند داد . مگر این ما بودیم که کارگران جهان چیت و بلور سازی و کوره پزخانه ها و کفش ملی ، شیر پاستوریزه و شوکومارس را تحریک کردیم که دست به اعتصاب برای افزایش دستمزد خود زدند ؟ ترس و وحشت و هراس از پیروزی همیشه قربانیانش را از میان کسانی انتخاب می کند که نمی دانند از مبارزه چه چیزی را طلب می کنند .

رضا رضائقی ادامه می دهد : کارگری که نان طلب می کند و مردمی که تحت فشار مشقت بار زندگی جان می کنند ، از چه چیزی می خواهند بترسند ، از سختی و گرسنگی و بیکاری که رژیم آنها را به آن تهدید می کند ؟ آنها که خود بکار و گرسنه هستند ! "

( تاکید ازما )

آیا براستی رهبری مجاهدین امروز پشتش از تکرار طوطی وار همین جملات نمی لرزد ؟ چرا مجاهدین امروز حتی از وارد کردن در خواست اضافه دستمزد کارگران در برنامه خود وحشت دارند !

چرا از تغییر وضعیت اقتصادی " مشقت بار " ، از تغییر فلاکت و بی نوائی " توده های مردم می هراسند ؟ چرا امروز توده های مردم را از مبارزه علیه وضع فلاکت بار و مشقت امیز پر هیز می دارند و چرا آنها را به چسبیدن به شرایط اقتصادی \_ اجتماعی موجود تشویق می کنند ؟ آیا چیزی در زندگی مردم تغییر کرده است ؟ آیا بیکاری و گرسنگی از این جامعه رخت بر بسته است ؟ چرا رهبری مجاهدین که تا دیروز در مبارزه ضد امپریالیستی از خود نشان می داد ، امروز اساس نظری خود را ترک می گوید ؟

چرا امروز راه پیروزی را در همیاری با امپریالیست ها و فلان جریان لیبرال و محافظه کار وابسته به امپریالیزم جستجو می کند ؟

ببینید سازمانی که تا دیروز می گفت :

" ایران از آخرین نقاطی است در جهان که امپریالیسم در آن خواهد جنگید " و آرزو می کرد " ایران به گورستان امپریالیسم تبدیل کند " حالا چه می گوید و چه راه حلی برای استقلال ایران دارد .

مجاهد امروز در ارگان سیاسی خود ، در بررسی نامه های بزرگ ترین سرمایه داران امریکا همانند ادوارد کندی و مک گاورنو گری پارت می نویسد :



" در میان این نامه ها اسامی بیش از ۸۰ تن از نمایندگان کنگره آمریکا و به ویژه رهبران شناخته شده حزب دمکرات آن به چشم می خورد که مبین پیروزی تلاشهای دیپلماتیک " شورا" در راستای به رسمیت شناساندن حق مقاومت و آزادی و استقلال ملت از سوی تمامی احزاب و یاری نهاد و دولت های جهان با هر مسلک و عقیده و مرام است "

( نشریه مجاهد شماره ۲۱۹ شهریور ماه ۱۳۶۳ )

مجاهد دیروز از اصلاحات بزرگ سخن می گفت ، مجاهد امروز از رفرم محدود هم چشم پوشیده است ! مجاهد دیروز می خواست ایران را به "گورستان امپریالیسم " تبدیل کند ، مجاهد امروز " استقلال ملت ایران را از کنگرت آمریکا گدائی می کند!

مجاهد دیروز مبارزه خود را علیه امپریالیسم و ساطه او در ایران شروع کرده بود ، مجاهد امروز از مبارزه علیه سلطه استعمار دست برداشته و چشم امید خود را به امپریالیسم دوخته است !

مشخصاً می بینیم که مجاهد ، در معرض دگرگونی عمیقی قرار گرفته است ؛ از انقلابی به لیبرال ! چرا ؟ آنچه مسلم است راز این عقب گرد را نباید به حساب خصوصیات فردی این یا آن نیروی رهبری گذاشت . علل این تغییرات را نباید در وجود گرایشات لیبرال و محافظه کار و یا عدم لیاقت امثال آقای رجوی جستجو کرد . خطای بسیار بزرگ خواهد بود هر آئینه چنین تصور شود که سمت گیری قهقرائی مواضع مجاهدین به گرایش شخصی این یا آن رهبر سیاسی خلاصه شود .

قدر مسلم ، نقش رهبران سیاسی تاثیرات فکری و ارادی خود را در کل یک جریان سیاسی باقی می گذارد . اما این ابدأ بدان معنا نیست که به آن به مثابه یک عامل اصلی و اساسی نگریسته شود . عقب گرد مجاهدین را باید در یک سلسله عوامل عینی جستجو کرد ، که به تبع حرکت خود را بر بستر معین مختصات ویژه خود می جوید .

این تمایلات انعکاس طبقاتی خود را در وضعین سیال نیروئی یافته است که تاکنون قادر بود و می توانست گرایشات رادیکال و انقلابی خرده بورژوازی ایران را نمایندگی کند ، اما امروز نمی تواند .

تشدید مبارزه طبقاتی سال های اخیر و بویژه سازمان یافتگی و قدرت گیری بیش از پیش طبقه کارگر ، صف بندی های طبقاتی جامعه را از پیش مشخص نموده است . از این رو هر گونه تغییری در سیاست های مجاهدین را باید با توجه به مختصات تاریخی تکامل جامعه و

بویژه تغییرات این دوره مورد ارزیابی قرار داد . با توجه به این مختصات تکاملی ، هر گونه تغییر و تحول در وضعیت امروز مجاهدین ناگزیر بوده است . تغییرات مواضع مجاهدین ریشه در همان مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی امروز ایران دارند که هر گونه تغییرات دگرگون کننده آن ، مجاهدین را سخت ترسانده است!

( ب )

در بحثهای قبل گفتیم هر گونه تغییر و تحول در مواضع سیاسی مجاهدین را نباید اساساً نتیجه گرایشات این یا آن فرد رهبری به حساب آورد ، بلکه این تغییرات را باید عمدتاً در مختصات کلی جامعه و در چارچوب همان مناسبات اقتصادی \_ اجتماعی جستجو کرد که سازمان مجاهدین خلق یک زمان مدعی بود به دگرگون ساختن آن کمر بسته است و امروز همانگونه که در مصاحبه رجوی با رادیو امریکا نشان دادیم ، در حفظ و حراست آن همت گماشته است . حال بینیم این مختصات چیست و سازمان مجاهدین بر اساس کدام تمایل اجتماعی \_ طبقاتی شکل گرفت و چرا امروز موقعیت اجتماعی اولیه خود را از دست داده است ؟ و چرا مجاهدین به همان میزان که در گذشته سنگ تغییرات و دگرگونی اجتماعی را به سینه می زدند، امروز سنگ پابندی به وضعیت موجود و قوانین کهن را به سینه می زنند ؟

برخی به اشتباه تصور می کنند تغییر و تحول در مواضع سیاسی مجاهدین ، یعنی کن شدن آنها از گرایشات رادیکال خرده بورژوازی و سمت گیری شان به سوی لیبرالیسم بورژوائی ، یک شبه تحقق پذیرفته و از همان منگام که میثاق بنی صدر را به مثابه رهنمون حرکت روشن برنامه ای پیشروی خود قرار داده اند ، و صورت گرفته است .

این خطای بزرگی است هر آینه تمایلات سیاسی یک قشر بندی اجتماعی را نه در تغییر و تحولات طبقاتی آن ، ذکه اساساً در اشکال ظاهری و خصوصیات بیرونی اش مورد توجه قرار دهیم .

تغییر و تحولات مواضع سیاسی هر جریان و هر فرد سیاسی ، جز با بررسی تغییر و تحولات طبقاتی جامعه نمی تواند مورد بررسی قرار گیرد . ایده ها و تمایلات سیاسی از هر نوع که باشد ، جز تجلیات اجتماعی واقعی طبقات درونی جامعه نیست ؛ همانگونه که تاریخ نیز تکرار خسته کنند و ثابت فصول ابدی و بی فرجام نیست که بنا به میل این یا آن فرد به وجود آمده باشد ؛ افراد ، جریانات و سازمان های سیاسی نیز در روند حرکت تاریخی جامعه ،

تمایلات و خواسته‌های واقعی هر طبقه اجتماعی را نمایندگی می‌کنند و مناسبات ایدئولوژیک ، خود حافظ مناسبات مادی بوده ، و در خدمت موجودیت و بقا این مناسبات قرار دارند. تغییرات ناگزیر در مواضع مجاهدین نیز از این قاعده مستثنی نبوده و دقیقاً بر آن منطبق است .

در حقیقت سیر نزولی مواضع مجاهدین از رادیکالیسم به لیبرالیسم را می‌بایست در وضعیت طبقات و افشاری ارزیابی کرد که مجاهدین نقش رهبری و هدایت آن را به عهده گرفته است. سازمان مجاهدین خلق به مثابه نماینده تمایلات رادیکال و مترقی خرده بورژوازی ایران در شرایطی پا به عرصه گذاشت که اگرچه رشد سرمایه داری ، صفوف خرده بورژوازی ایران را تجزیه کرده و آن را به قشر بندی های متفاوتی منقسم میکرد ، اما هنوز این تأثیرات عمق کافی پیدا نکرده بود و خرده بورژوازی ایران در کلیت خود ، هنوز گرایشات رادیکال و دمکرات را منعکس می‌کرد .

سازمان مجاهدین خلق اگرچه موجودیت خود را رسماً در شهریور ماه سال ۵۰ و بعد از دستگیری ۳۰ نفر از اعضا کادر مرکزی خود اعلام کرد ، اما تاریخچه پیدایش این سازمان همانگونه که خود نیز مدعی است به سالهای ۴۴ و ۴۵ بر می‌گردد که به صورت یک محفل از نهضت آزادی ایران به رهبری بازرگان منشعب گردید و فعالیت سیاسی خود را در ضدیت با دیکتاتوری سلطنتی و علیه سلطه استیلاگرانه امپریالیسم آمریکا آغاز نهاد .

اگر در اروپای سالهای انقلابی ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ و بخصوص در کشور فرانسه ، که رشد سرمایه داری بیش از پیش جامعه را به طبقات جدا از هم منقسم کرده بود و تضاد های میان طبقات را حدت و شدت میداد ، اگر چه در اروپای قرن هیجدهم و نوزدهم ، مبارزه تاریخی طبقات شکل کاملاً آشکار و مشخصی به خود می‌گرفت و مرزبندی های طبقاتی با برجسته ترین خطوط از یکدیگر متمایز می‌گردید ، اما در ایران و در اثر تسلط طولانی نظام فئودالی ، این مرزبندی ها تا مدت های مدید تفکیک پیدا نکرد و صف بندی طبقاتی تا قبل از دهه ۵۰ قرن حاضر ، تمایز چندانی نیافت .

انقلاب مشروطه ایران علی‌رغم عمق و وسعت ، طولانی بودن سالهای انقلابی و علیرغم تأثیرات عمیقی که در وضعیت اقتصادی \_ اجتماعی کشور بر جای گذاشت ، بر خلاف انقلابات بورژوائی اروپا ، نیمه کاره باقی ماند و مرزبندی های طبقاتی روشنائی چندانی نیافت . عدم تفکیک در صف بندی طبقاتی بازتاب خود را نیز عیناً بر صف بندیهای سیاسی جامعه بر جای

گذاشت . به حدی که در دوران قیام بهمن نیز نوعی بی حد و مرزی طبقاتی در صفوف نیروهای سیاسی موجود ، به چشم می خورد .

هم در انقلاب مشروطه و هم در دوره پس از آن یعنی دوره اوج گیری مجدد جنبش های ضد امپریالیستس و ضد سلطنت در سال های ۱۳۲۸ \_ ۱۳۳۴ که طی آن تمایلات انقلابی خفته توده های زحمتکش دوباره بیدار شد ، تمام طبقات جامعه اعم از کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی بدونه صف بندی طبقاتی معین علیه حکومت سلطنت و علیه نفوذ امپریالیسم به مبارزه برخاستند ، مرزبندی طبقات مشخص نشده و خصلت عموم خلقی جنبش هم چنان حفظ گردید . طبقه کارگر که طی این دوره از گستردگی رو به رشد برخوردار شده بود ، هم به دلیل ضعف تشکل و هم تحت تاثیر رهبری رفرمیستی و خائنانه حزب توده ، نتوانست استقلال طبقاتی خود را کسب کند و مرزبندی طبقاتی خود را با دیگر اقشار اجتماعی روشن سازد .

فقط بارشد سرمایه داری در ۱۵ سال بعد از رفرم ارضی بود که صف بندی های طبقاتی شکل روشنی به خود گرفت و طبقه کارگر ایران به مثابه نیروی توانمند وارد صحنه اجتماعی شد . پس از سال های ۱۳۴۲ و با گسترش مناسبات سرمایه داری ، کارگران صنعتی جدید که تا قبل از آن تنها در محدوده های معینی مثل تولیدات نفت ، صنایع چاپ ، پارچه بافی و دخانیات مجتمع بودند ، در حوزه های جدیدی و با کمیت جدید پا به میدان گذاشتند ، با بهصحنه آمدن قشر وسیعی از کارگران صنعتی جدید به عرصه تولیدی کشور ، صف بندی های نوینی در عرصه مبارزه طبقاتی پدیدار گشت . و تاثیرات عینی خود را بر قیام بهمن بر جای گذاشت . قیام بهمن مرزبندی های طبقاتی را مشخص تر کرد و زمینه را برای پایان بخشیدن به درهم آمیختگی طبقاتی فراهم ساخت .

سرمایه داری برای رشد مجبور بود فئودالیسم را از حوزه اقتصاد برکنار کند . رفرم ارضی شاه چنین امری را به ضعیفترین صورت و با آهنگی خوابی کننده به پیش می برد . امتیازات فئودالی ذره ذره از آنها سلب می شد ، فقط برای آنکه حاکمیت صنعتی آنها را دوباره بر زمین تثبیت کند . مختدا یکی بود . قوانین فئودالی به زبان بورژوازی تعبیر میشد و سردار الاشراف ها ، سلطنت الممالک ها و جنابالدوله ها جای خود را به دالا تبارها و عالی مقامها می سپردند .

به طور کلی نیروهای فئودال زیان چندانی نمی کردند و خود را نیازمند مقاومتی در برابر

بورژوازی نمی دیدند . این تغییر و تحولات آرام وجودی جبه ملی را کاملاً نفی می کرد و جائی برای سیاست بازی آنها نمی گذاشت . انعکاس این حرکت در جبه ملی بدینگونه بود که اگر همه چیز آرام پیش رود ، اگر خونی ریخته نشود ، می توان امیدوار بود که به تدریج و گام به گام استبداد فئودالی را به دیکتاتوری بورژوازی و سلطنت را به جمهوری تبدیل کنیم .

مجاهدین خلق در آن ایم به مثابه محصول شکست قطعی لیبرالیسم احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی و به خصوص نهضت آزادی ایران که در اثر تغییرات ناشی از رفرم ارضی شاه و تحولات بعد از آن ضرورت وجودی خود را کاملاً از دست داده بودند، پدیدارگشت . مجاهد طی این سالها با مرزبندی قاطع علیه لیبرالیسم این اجزاب ، مبارزه علیه دیکتاتوری لجام گسیخته پهلوی را آغاز کرد . دیکتاتوری ای که با سرکوب عنان گسیخته سال های ۴۲ به بعد ، بر زمینه رفرم ارضی پایه های خود را گام به گام محکم تر می کرد و به شیوه ای ارتجاعی تحولات سرمایه داری را از بالا پیش می برد و تسلط سرمایه و روابط کالائی را در اقصی نقاط کشور توسعه می داد . امری که نیاز به یک تغییر و تحول اجتماعی را پاسخ نمی گفت ، دقیقاً در جهت مخالف با این نیاز و به ارتجاعی ترین شیوه خود عمل می کرد . دیکتاتوری سلطنتی طی این سالها به پشتیبانی کامل از امپریالیست ها ، راه نفوذ سرمایه های امپریالیستی را نه بر حسب ضرورت های اجتماعی و گشایش راه رشد نیروهای مولده ، بلکه دقیقاً در نقطه مقابل آن ، یعنی در محصور ساختن هر چه بیشتر آن گشوده بود . از همین رو بدون آنکه رونق اقتصادی و رشد و شکوفائی اجتماعی را مد نظر داشته باشد ، سریعاً به ورشکستگی و فلاکت بخش وسیعی از جامعه در مقابل تمرکز در آمدها و تجمع ثروت در دست اقلیتی الز سرمایه داران و درباریان حاکم و اربابان امپریالیست آنها منجرگردیده اولین قربانیان این سیاست ارتجاعی ، میلیونها تن از دهقانان و روستائیان بودند که آواره شهرها شده و به خیل کارگران شهری ملحق می شدند . محصول این قطبی شدن ، تجزیه سریع حرده بورژوازی ایران به بخشهای مختلف بود که هر یک تمایلات خاص خود را داشت .

رژیم پهلوی با رفرم ارضی و گسترش روابط کالائی ، از یک سو شعارهای لیبرالی را از احزابی نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی گرفت و هر گونه امکان حرکتی را از آنها سلب کرد ، و از سوی دیگر موقعیت حاکمیت خود را با اتکاء بر طبقه سرمایه داران مستحکم ساخت و دیکتاتوری عریان سیاسی خود را بر این زمینه استوار نمود . تنها جائی که حرکت رژیم برای

این احزاب باقی می گذاشت ، فقط تق زدن در مورد وجود دیکتاتوری و سلب آزادی بود که آن هم به دلیل سرکوب شدید ، امکان ظهور نمی یافت و در حد همان غرولند های خصوصی باقی می ماند . در چنین شرایطی گرایشات رادیکال درون جبهه ملی و به طریق اولی نهضت آزادی ، ضرورتاً صف خود را از رهبران کهنه کار جدا ساخت و سازماندهی حرکت و عصیان توده های خرده بورژوا علیه وضعیت موجود را، پیش روی خود قرار داد . این گرایش رادیکال هر چند که در تقابل آشکار با گذشته خود بود ، اما در خطوط کلی و اهداف برنامه ای ، خویشاوندی نزدیکی با مشخصات احزاب گذشته خود داشت . گرایش عمیق به دولت مذهبی که از همان ابتدا وجه مشخصه و عامل شناسائی مجاهدین بود ، بازتاب دقیق این گرایش خویشاوندی است .

حال این سوال پیش می آید که این مشخصات چه بودند . جبهه ملی مصدق که خود ادامه مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی بورژوازی ضعیف دوران انقلاب مشروطیت بود ، در سال ۳۲ بر اثر حاکمیت کامل لیبرالیسم بر آن ، به شکست کشیده شده و با اوج گیری مجدد جنبش توده ای در سال های ۴۰ تا ۴۷ هنوز دوباره سر از لاک خود بیرون نیاورده بود، که در مقابل اقدامات رژیم در زمینه رفرفرم ارضی و ایجاد زمینه های رشد سرمایه داری، اچمز شد . جبهه ملی در این سال ها تنها به شعار "اصلاحات ارضی آری، دیکتاتوری نه !" اکتفا نمود و نهایتاً سیاست ضد استعماری را که در جبهه ملی مصدق بیان خود را در سیاست موازنه منفی او آشکار می ساخت ، عملاً از برنامه خود جذف کرد و تنها به جنبه ضد استبدادی آن برنامه چسبید، لیکن به دلیل لیبرالیسم حاکم در این زمینه نیز فاقد هرگونه پیگیری بود . به این ترتیب جبهه ملی و نهضت آزادی آن ، از یک سو نقش خود را به مثابه نمایندگی بورژوازی از کف داده بودند و از سوی دیگر مطلقاً قادر به نمایندگی گرایشات رادیکال افشار خرده بورژوازی نبودند . دیگر هیچ اعتمادی به جبهه ملی و جریاناتی نظیر آن وجود نداشت ، حتی برای افشار مرفه خرده بورژوازی نیز کشتی نسبت به این جریانات باقی نمانده بود .

پس از این شکست ، سازمان مجاهدین با زنده کردن تمایلات ضد امپریالیستی و دمکراتیک و اتکاً به نیروهای دمکرات جامعه که عمدتاً در تاکتیک های قهر آمیز و شعارهای عاجل آن علیه رژیم سلطنت ، سلطه امپریالیسم و ارتش سرکوبگر ، خود نمائی می کرد ، خود را از گرایشات لیبرالی نهضت آزادی تفکیک نمود و جای خود را در میان افشار رادیکال خرده بورژوازی و به خصوص روشنفکران مترقی مذهبی باز گشود .

مجاهد خود را بر بستر همان برنامه جبهه ملی یعنی سیاست ضد استعماری \_ ضد استبدادی پیشین بورژوازی ضعیف و ناتوان مشروطیت بنیان گذاری کرده بود ، با توجه به جایگاه طبقاتی خود ، در مقابل یورش لجام گسیخته روابط کالائی بعد از رفرم ارضی ، عصیان خرده بورژوازی سنتی در حال تجزیه را علیه دیکتاتوری پهلوی تئوریزه کرد و به عنوان خط و مشی خود اعلام نمود . در سر لوحه این خط و مشی مبارزه علیه سلطه امپریالیسم، ارتش و حکومت سلطنتی قرار داشت و بهبود در وضعیت اقتصادی اجتماعی تولید کنندگان خود را از وظائف اولیه خود در چارچوب مذهب قرار داده بود .

انعکاس این تضاد ، شعار جمهوری و مذهب بود که به عامل برنامه ای مجاهدین تبدیل شده بود.

مجاهدین دوران سلطنت پهلوی ، اپوزیسیون انقلابی فعال و مبارزی بودند که خصلتشان نیز با موضع آنها علیه سلطنت همخوانی داشت . ولی این خصلت خود سلطنت بود که با وضعیت سرمایه داری ایران و ضرورت های تاریخی نیروهای مولده تطبیق نمیگردد . این عدم انطباق ، مواضع مجاهدین را با تناقض فاحشی روبرو می ساخت .

التقاط در ایدئولوژی و سیاست ، وارد کردن اعتقادات کهنه در شعارهای سیاسی انقلابی و تلفیق مذهب با دولت .

به عبارت ساده تر اقشار خرده بورژوازی از یکدیگر کاملاً تفکیک شده بود . بخشی که راه مفر خود را در چسپیدن به بورژوازی می جست و بخش دیگر بایدو رهبری طبقه کارگر را می پذیرفت . مجاهدین هدف برنامه خود را در التقاط با این دو برنامه قرار داده بود .

اما این دوگانگی تا آنجا دوام می آورد که کل خرده بورژوازی در نتیجه رشد سرمایه داری ایران هنوز کاملاً تفکیک نشده بود .

یعنی تا همانجا که سلطنت می توانست دوام بیاورد و به مثابه رونمای جامعه سرمایه داری خود را حفظ کند . همانگونه که شکل حکومت سلطنتی در تناقض با رشد جامعه سرمایه داری قرار داشت مجاهد نیز نماینده منافع کلیت خرده بورژوازی و آخرین شکل متضاد فرآیند اجتماعی تولید سرمایه داری ایران به حساب می آمد .

خلاصه کنیم : مادام که مظاهر جامعه کهن ، تأثیرات متضاد خود را بر جامعه سرمایه داری ایران بخصوص از دهه چهل به بعد تحلیل می کرد ، التقاطی گری مجاهدین ، تأثیرات عملی چندانی پیدا نمی کرد . چرا که این تضاد هر چند در خصلت طبقاتی خود خرده بورژوازی

نهفته بود ، با این وجود در سیاست بازتاب دوگانه ای نداشت و از قاطعیت مجاهدین در مبارزه علیه سلطنت و امپریالیسم نمی کاست .

به همین دلیل خصلت ضد امپریالیستی و ضد سلطنت مجاهدین خیلی سریع گرایشات رادیکال خرده بورژوازی ایران را متشکل ساخت و زمینه های نفوذ عمیق در میان توده های زحمتکش جامعه را فراهم کرد . طولی نکشید که سازمان مجاهدین خلق به یک نیروی وسیع اجتماعی تبدیل شد . و تمایلات خفته و سرکوب شده خرده بورژوازی ایران ، هم در جنبش مشروطه و هم سال های ۳۲ و ۴۱ به بعد ، در پرچم التقاطی مجاهدین مناسب ترین عامل رهبری خود را یافت .

مجاهدین در حقیقت ملجأ و ماوائی شد برای گرایشاتی مرکب از تمایلات فرو خورده بورژوازی لیبرال ایران به اضافه تمایلات انقلابی و رادیکال خرده بورژوازی تحت فشار سرمایه های امپریالیستی ، در دوران سلطنت پهلوی .

بنیاد این نفوذ بر انزجار توده های زحمتکش از رژیم سلطنتی شاه و خاطرات با اصطلاح طلائی دوران مصدق و بر معتقدات جبهه ملی استوار بود . مجاهد انعکاس تمایلات سرکوب شده مردم و آن بخش از بورژوازی ایران بود که می خواست شکل جمهوری را جاگزین سلطنت کند و خود را از زیر فشار مایپریالیسم برهاند .

با چنین پیشینه تاریخی نه مبارزه ضد استعماری مجاهدین با مضمون حرکت اجتماعی جامعه همخوانی داشت و نه مبارزه ضد استبدادی آنها . چرا که دیگر نه استعمار به شیوه کهن وجود داشت و نه استبداد بعد از سال ۴۲ استبداد قاجاری و رضاخانی بود . در شرایط موجودیت یافتن مجاهدین خلق ، امپریالیسم دیگر در روابط اقتصادی \_ اجتماعی حاکم به صورت همه جانبه جایگیر شده و خود را تحکیم می بخشید ، هم چنانکه دیکتاتوری طبقه سرمایه دار بر خلاف استبداد فئودالی شکل مشخص تری به خود می گرفت ، و صف بندی طبقاتی دیگری را در برابر خود قرار می داد . در حقیقت سازمان مجاهدین با شعار مبارزاتی گذشته در شرایط جدید و در موقعیت اقتصادی \_ اجتماعی و سیاسی جدیدی پا به عرصه می گذاشت ، که با شرایط گذشته فرسنگ ها فاصله داشت همراه با روند مبارزه طبقاتی و تفکیک طبقاتی جامعه ، مسلماً سازمانی که با چنین مختصاتی پای به عرصه آن نهاده بود ، در عمل و در حرکت خود دچار تجزیه می گشت ، چرا که با پرچم گذشته نمی توانست در میدان رزم کنونی راه به جایی برد اما این تناقض مجادین ، ریشه طبقاتی عمیق خود را داشت .



خود خرده بورژوازی سنتی ایران که مورد یورش مناسبات حاکم جدید قرا رگرفته بود ، از نظر طبقاتی سخت دچار تجزیه شده و نمایندگان سیاسی نیز عاجز از درک تحولات و بدون باور کردن به چنین تحولاتی ، اختصار طبقاتی خود را در فرار از گذشته و ترس از آینده آشکار می ساخت . مجاهد به مثابه نماینده این نیرو مبارزه علیه حرکت جدید را سازماندهی می کرد ، بی آنکه از مختصات ویژه آن درکی داشته باشد ! با با دیدگاه کهنه ای به جنگ واقعیات جدید می شنافت که اجباراً درمسیر آتی خود محکوم به تمکین به همان واقعیت و شناخت درست آن و اتخاذ و استنتاج خط و مشی خود نه از گذشته ، بلکه از تحولات آن روز برای آینده بود .

اگر مجاهدین خلق در سال ۴۴" پرچمدار حفظ سنتهای ضد استبدادی و ضد استعماری بودند، امروز دیگر در بازگشت ناگزیر تاریخی خود ، رهبران آنها پای خود را جایی می گذارند که سران جبهه و نهضت در سال ۴۲ گذاشتند، یعنی مبارزه برای رفرمها آنها در همان محدوده ضد استبدادی خود .

اما مجاهدین خلق چگونه به اینجا رسیده اند و در این پروسه طولانی چه تغییر و تحولاتی را در مسیر پر ثیج و خم حوادث پشت سر گذارده اند .

۲ - تمایلات خرده بورژوازی ایران در دوران شاه

و بازتاب آن در سازمان مجاهدین خلق

گفتیم که مجاهدین خلق با حفظ مواضع الطقاتی خود فقط تا هنگامی می توانست گرایشات رادیکال و دمکرات خرده بورژوازی ایران را نمایندگی کند که الا تضاد بین شکل سلطنتی حکومت و ساخت اقتصاد سرمایه داری که بعد از رفرم ارضی شاه و در نتیجه رشد شتابان سرمایه داری ایجاد شده بود ، هنوز در در اوج حدت و شدت خود قرار نداشت و ثانیاً خود خرده بورژوازی ایران علیرغم آنکه در اثر همین رشد روبه تجزیه بود ، اما قشر بندی های آن هنوز کاملاً از هم تفکیک نشده بود در کلیت خود گرایشات رادیکال را منعکس می ساخت . تحولات اقتصادی در غیاب مبارزه آشکار طبقات به شکل آرام ، رخوت انگیز و ارتجاعی بوروکراتیک پیش می رفت و انتقال از اقتصاد فئودالی به سرمایه داری به همان نسبت که روابط پزینائی را به کندی پیش می برد ، در تغییر مناسبات روبنائی نیز کند عمل می کرد یا بهتر بگوئیم بازتاب این تغییرات در میان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی به صورت واکنش سریعی خود را آشکار نمی ساخت .

نیم قرن بعد از جنبش مشروطه شعارهای ضد استبدادی و ضد استعماری مردم هنوز بیان مثبت خود را نیافته بود . سرمایه داری به سرعت رشد می کرد ، اما از شعارهای آزادی و استقلال و حقوق دمکراتیک به مثابه آمال و آرزوهای دیرینه توده های زحمتکش حتی در قالب های بورژوائی هم خبری نبود .

با هجوم سرمایه های امپریالیستی به ایران مناسبات سرمایه داری به سرعت جایگزین مناسبات کهن می شد ، با این حال تمایلات ضد استبدادی و ضد استعماری سرکوب شده توده های مردم نه فقط بدون پاسخ مانده بود ، بلکه زیر چکمه های سرکوب و حوشونت دستگاه پلیسی پهلوی مدام صیقل می خورد و پرداخته تر می شد . این تمایلات به صورت یک نیروی غریزی ، به ویژه خرده بورژوازی ایران را که در نتیجه رشد صنعت بیش از همه زیان می دید در هر سطحی و زیر هر شعاری علیه سلطنت بسیج می کرد و آن را به جنگ مرگ و زندگی دعوت می نمود . سلطنت پهلوی برای باز گشودن راه سرمایه های امپریالیستی ، باید در عین حال راه نفوذ قوانین بورژوازی و فرهنگ استیلاگرانه امپریالیستی را می گشود و زمینه های ثبات و تأمین سرمایه های مالی را فراهم می ساخت . این امر در درجه اول مستلزم محدود کردن نفوذ روحانیت در بر چیدن بساط فئودالیسم از سیستم قانونگذاری کشور بود . شاه مذهب را

برای تحقیق توده ها می خواست ، نه برای ممانعت در برابر نفوذ بورژوائی . قوانین مذهبی علیرغم چنین موهبتی که برای سرمایه داری داشت ، اما در اکثر موارد راه گسترش مناسبات بورژوائی را مسدود می کرد . سلسله مراتب روحانیت نه فقط از طریق تسلط خود بر موقوفات ، بر بخش وسیعی از زمینها و ثروتهای کشور دست انداخته بود ، بلکه با اعمال نفوذ بر قوانین قضائی کشور اعم از وراثت ، حقوق زن و مرد ( ازدواج و طلاق ) ، بیع و تجارب و غیره در راه تسلط مناسبات سرمایه داری سنگ می انداخت . روحانیت این حقوق را در سال ۱۲۸۶ و در جریان تحمیل متمم قانون اساسی به سلطنت قاجاریه کسب کرده بود که بر اساس آن ۵ تن از برگزیدگان عالی مذهبی همانند وظائف امروز شورای نگهبان می بایست قوانین مجلس را با قوانین اولیه اسلام تطبیق داده و به توشیح همایونی می رسانیدند .

همراه با رشد رو به تزاید مناسبات سرمایه داری ، به تدریج از سلطه نفوذ این سلسله مراتب مذهبی در دستگله سلطنت کاسته شد و بعد از رفرم ارضی ، عمده روحانیون به دنبالچه تبلیغی و زائده هائی برای تبلیغات خرافی مردم و عوام فریبی دستگه سلنت تبدیل گردید . بسیاری از اقشار خرده بورژوازی ایران به علاوه قشر عظیمی از تجار بازار که از یک سو خود را زیر فشار سرمایه های امپریالیستی و کارگذار آن یعنی دستگه سلطنت ، در حال ورشکستگی می دیدند و از دگر سو عمیقاً به اعتقادات مذهبی پایبند بودند ، کینه و انزجار خود را در قالب مذهب نثار سلطنت پهلوی می کردند و از نفوذ مذهب نفی ستم پهلوی را نتیجه می گرفتند .

مجاهد با چنگ انداختن به شعار کهنه مذهب ، فقط تمایلات کاذب این قشر عقب مانده اجتماعی را نمایندگی نمی کرد ؛ بلکه آن بخش از نیروهائی را هم که منافعشان با منافع بورژوازی لیبرال ایران گره خورده بود، به سوی خود جلب می نمود .

اشتراک ایدئولوژی و خط و مشی ضد سلطنت ، نیروی طرف دار روحانیت ضد سلطنت به سردمداری خمینی و طالقانی را زیر فشار استبداد سلطنتی و سرکوب ساواک ، توان جنب و جوش نداشت ، وقادر به سازماندهی خود نبود ، به سمت مجاهدین متمایل نمود و حمایت آنان را از مجاهدین موجب گردید .

خمینی هر چند بعد از به دست گرفتن قدرت سعی کرد مابین اسلام خود و اسلام مجاهدین مرزبندی ایدئولوژیک دست و پا کند و چنین وانمود سازد که از آغاز تماس با نماینده مجاهد در نجف ، به جهان بینی آنها شک کرده است ، اما بنا به اعتراف خود او و سایر همپالکی

هائش این مرزبندی مسکوت ماند و خمینی موضع قاطعی نگرفت . تنها وجه اختلاف در اتخاذ تاکتیک های قهر آمیز از جانب مجاهدین بود که با احکام اسلام همخوانی نداشت و می توانست یک دید الحادی به حساب آید . با این وجود اختلاف از جانب بسیاری از مریدان خود خمینی جدی تلقی نشد و گروه های ملل اسلامی ، قتله منصور و بقایای دارو دسته نواب صفوی و خلیل طهماسبی ، به حمایت از مجاهدین برخاستند. چرا که آنها خود نیز به مبارزه مسلحانه علیه رژیم سلطنت یعنی " حکومت کفر " روی آورده بودند وچندان تفاوتی بین تمایلات خود و مجاهدین نمی دیدند . بخصوص که کثرت نیرو و روحیه پرشور مجاهدین مجاهدین آنها را سخت تحت تاثیر خود قرار می داد . هنگامی که شعار دست و مسلسل همراه با برگ زیتون و داس و سندان و ستاره بر فراز سر مجاهدین درخشید ، فقط جای طبقه کارگر خالی بود .

#### (۱) زیرنویس

۱- مجاهد با زمیدن از پتك كوینده كاژگر و گزینش سندان بر بطن شعار خود ، بطور غریزی الفت بی نظیر خود را به سرمایه اثبات کرد و به این طبقه دوران ساز فهماند که در نظام مطلوب مجاهد طبقه کارگر باید طبق معمول بار اصلی جامعه را به دوش بکشد و همچون سندان آهنین فشار استثمار بورژوازی را تحمل کند .

---

طیف وسیعی از اقشار خرده بورژوازی ایران همراه با بخشی از تجار بازار علیه سلطنت و حول این شعار متحد شدند. هر قشر اجتماعی تمایل خود را در آن منعکس می کرد . از رادیکالترین اقشار تهیدست شهری تا بخش وسیعی از اقشار مرفه اجتماعی حول سازمان مجاهدین گرد آمدند. بسیاری از نیروهای سنتی مذهبی همراه با رهبران شان از جمله آیت الله طالقانی ، اردبیلی ، رفسنجانی ، عمده گروه ملل اسلامی و قتله منصور ، بسیاری از مهرد های سرشناس کنونی رژیم جمهوری اسلامی همانند رجائی ، الویری ، غرضی ، نبوی و بسیاری دیگر رهبری مجاهدین را پذیرفتند و دیگران که حمایت آن امتناع کردند ، حتی گردیدند . مجاهدین در این حال ائتلافی بود از بقایای جبهه ملی ، همراه نیروهای سنتی خرده بورژوازی با گرایشات عمیق ارتجاعی \_ مذهبی ، و روشنفکران انقلابی مذهبی ! با اینهمه دست بالا را در رهبری مجاهدین ، گرایش رادیکال خرده بورژوازی داشت که در کلیت خود بسیاری از اقشار تهیدست جامعه و قشر وسیعی از زحمتکشان محروم شهری را نمایندگی می کرد . برتری مذهب بر فعالیت فکری مجاهدین ، نتیجه بقایای تفکرات پوسیده و تمایلات ارضاً نشده

خرده بورژوازی ایران و تمایل به روحیه گذشته گرائی بر آدوار کهن بود که مادیت خود را از خصوصیات عقب مانده رژیم سلطنت اخذ می کرد .

هاله مقدس مذهب برای خرده بورژوازی ایران ، بیان تضادی بود که سالیان دراز مابین دهقانان و توده های زجر کشیده علیه اربابان فئودال ، حکام ستمگر و نمایندگان سلطنت حصار خصومت می کشید.

یکهزار و چهارصد سال سینه زنی برای امامان مظلومشان ، مظلومیت دهقانان در برابر ظلم و بیدادگری اربابان فئودال را دامن می زد ، همچنانکه تکفیر معاویه و یزید خشم توده های ستم دیده علیه حاکمان دستگاه سلطنت را . التقاط فکری مجاهدین نیز همچنان و در مقابل دو گرایش متفاوت طبقاتی معنا پیدا نمی کرد .

به این ترتیب که بورژوازی کوچک و متوسط از یک سو روز به روز زیر فشار سرمایه های امپریالیستی با وضع نزاری روبرو می گردید و صنعت ملی از بین می رفت و جای خود را به صنعت بزرگ می سپرد . این امر ضدیت این بخشهای بورژوازی را با دربار و سلطنت پدید می آورد. اما چون زیر فشار سرمایه راه به جایی نمی جست به مذهب پناهنده میشد.

و راه نجات را در رستگاری مذهبی و فرار از فرهنگ بورژوازی جستجو می کرد . و از سوی دیگر مساوات طلبی و برابری ، تعدیل ثروتها که توده زحمتکش و ستمدیده اجتماع را علیه اربابان ظلم به طغیان وامی داشت ، حضور عملی خود را در شعارهای انقلابی مجاهدین متجلی می دید. الحاد تهیدستان و خرده بورژوازی زحمتکش به مذهب پاسخ خاص خود را می داد . پاکداشتن روی اصول اولیه و عقب مانده قرآن و توسل جستن به تفاسیر انقلابی از آن ، بیرون کشیدن شمشیر ، طغیان و خون و شهادت طلبی از آن برای نیروهای عصیانگر خرده بورژوازی ، جرح و تعدیل آیه های قرآنی و مشی الهی علیرغم جوهر الحادی اش مجاز شناخته شد و قیام مسلحانه علیه حکام که امری کفر آمیز به حساب می آمد در آموزشها و استنتاجات جدید قرآن صواب تلقی شد . طریقت اسلامی به شیوه واعظان پیش از مشروطه یعنی شیخ احمد احسائی و اصل معاد که با روح عصیان توده ای هم غیرسریح از مضامین و دستورات دینی مجاهدین حذف گردید : معاد روی زمین است . زمین را باید به دوزخ ظالمان و بهشت مظلومان تبدیل کرد . نظرات انقلابی مذهبی شدیداً درون نیروهای محروم جامعه نضج میگرفت و با پاسخ مثبت آنها روبرو میشد . اما واقعیت این بود که اعتقادات مذهبی مجاهدین به قرآن همانقدر نزدیک بود که مبانی اقتصاد آنها به سوسیالیسم ! نگاهی

به مقاله " اقتصاد به زبان ساده " نوشته یکی از بنیانگذاران اولیه مجاهدین نزدیکی این مبانی اقتصادی را با سوسیالیسم روشن میسازد . موعظه های انقلابی مجاهدین ، اعمال سیاستهای قهرآمیز در ضدیت با سلطنت و امپریالیسم ، روح سرکش و انقلابی خرده بورژوازی را جلا میداد و بر کین و عداوت او علیه امپریالیسم و سلطنت میافزود .

قرآن به دلخواه او دست چین شده بود : " فضل الله مجاهدین علی القاعدین اجرا " عظیمی " قرآن خون است و شمشیر ، مبارزه علیه ظلم و بیدادگری . بیان دو قطب ، مخلوط موازی خود را در مبارزه با حکومت یزیدی و ظلم فرعون می دید . رژیم سلطنت بین این دو گرایش ، هم وزنی و هم سنگی برقرار می ساخت .

الگوهای گذشته همچون قیام مزدکیان ، سربداران و این آخرین کوچک خان و خیابانی جان می گرفت و مضامین عقب مانده قرآنی با رنگ و لعاب انقلابی تئوریزه می شد . نوشته های طه حسین ، نویسنده مصری در دوران اصلاحات ناصری به زبان مجاهدین ترجمه می شد و همراه با آثار نویسنده گان ضد استعماری همانند فرانتس فانون نویسنده سیاه پوست مارتینیکی که بعد ها به الجزایری معروف شد در تشکیلات دست به دست می شد .

در بعد بین المللی نیز جنبش مسامانان مور فلیپین و ذولیساریو معیار اتحاد بین المللی بود که بر تارک آن نمونه ناقلاب الجزایر قرار داشت و پاتریس لومومبا ، بن بلا و جمیله بوپاشا نیز سنبل این انقلابی گری و قهرمانی شناخته می شدند .

همانطور که گفتیم سیاست های انقلابی مجاهدین در طی تمامی این ساله بیش از آنکه اشتیاق روحانیت مذهبی را به تغییر نظام سلطنت و استقرار یک حکومت مذهبی نمایندگی کند ، روحیه عصیان خرده بورژوازی زحمتکش جامعه را نمایندگی می کرد . مجاهد خود را پرچمدار محو اختلافات طبقاتی و اسقرار نظام بی طبقه توحیدی قلمداد می کرد .

اما این خواب و خیال را دیری نپایید ، تفکرات اتوییک در کوران واقعیت و در کوره مذاب مناسبات بورژوازی به سرعت ذوب شد . بورژوازی همراه بارشد خود همه این توهمات را می خورد و فرو می بلعید . با زنجیره ای شدن تولید " هر کس برای همه کار میکرد و همه برای هر کس " . نه شعار " از تو حرکت از خدا برکت " مصداق پیدا می کرد و نه برای " الله " مکانی باقی می ماند که مورد ستایش قرار گیرد . الحاد مذهبی باید به القأ مالکیت بروسابل تولید می انجامید . این فقط طبقه کارگرت بود که می توانست و باید پرچمدار مبارزه علیه نظام سرمایه باشد . دوگانگی در سیاست و ایدئولوژی مجاهدین تا آنجا دوام می آورد که

خرده بورژوازی ایران به افشار و تمایلات گوناگون تجزیه نشده بود .  
با تجزیه روز افزون خرده بورژوازی ، سازمان مجاهدین نیز دچار تجزیه شد و انشعاب سال ۵۳  
آن به وقوع پیوست .

### ۳-تأثیرات تجزیه خرده بورژوازی در سازمان مجاهدین

#### و چگونگی انشعاب آن

همانگونه که در بحث گذشته روشن ساختیم ، همراه با رشد پرشتاب مناسبات سرمایه داری و  
تجزیه روز افزون خرده بورژوازی ، مرزبندی های طبقاتی جامعه نسبت به دوران پیش مشخص  
تر شد و بسیاری توهمات کهن از جمله مذهب ، بخصوص در «میان توده های کارگر ،  
تهیدستان شهری و روشنفکران انقلابی فرو ریخت .

اگر تا پیش از رشد کامل سرمایه داری برای برای دهقانان و عموم کسبه و پیشه وران شهری  
، مذهب تجلی " برکت " و عامل جادویی افزایش در آمد به حساب می آمد ، برکت تولید  
برای کارگران و پرولیتاریای تحت استثمار ، جز شر و مصیبت حاصلی نداشت . اگر دهقان با  
امید به پروردگارش در زمین بذر اطاعت می پاشید ، کارگر با نیروی کارش تخم کین می  
کاشت . و علیه مشیت الهی سرمایه داری ، علم مخالفت می افراشت . اگر کسبه و پیشه ور با  
برکت ال دخل و خرجش را جمع می زد ، کارگر مزد بگیر با کنار نهادن ال سرنوشتش را  
رقم می زد !

سازمان مجاهدین خلق ایران به مثابه یک سازمان سیاسی دمکرات که طیف وسیعی از خرده  
بورژوازی ایران را در کلیت خود نمایندگی می کرد ، نمی توانست از تأثیرات تبعی این  
تغییرات عینی و ذهنی برکنار بماند و خود را از شر چنین یجزیه ای مصون نگه دارد .

این تجزیه از مدت ها پیش در شرف تکوین بود و واقعیات زندگی اقتصادی توده ها در نهایت  
تأثیرات خود را بر سیر مبارزات تاریخی باقی گذاشته بود . سازمان مجاهدین باید به التقاط  
بین مذهب و سوسیالیسم خاتمه می داد! یا باید رهبری طبق، کارگر را می پذیرفت و یا در  
جهت منافع بورژوازی ایران سمت گیری می کرد . تأثیرات عمیق این تضاد به بحران سختی  
در تشکیلات مجاهدین انجامید که به ویژه در سال ۵۲ و ۵۳ به اوج خود رسید و بالاخره  
تضادی که بین منافع خرده بورژوازی دمکرات و بورژوازی در این دوره شکل گرفته بود ، در

اوایل سال ۵۴ به جدائی قطعی این دو گرایش منجر گردید و انشعاب در سازمان مجاهدین بنا به علل فوق الذکر و بر اساس این تغییر و تبدیلات پدیدار شد . اختلافات اقتصادی ، سیاسی ، مذهبی و تشکیلاتی در تمامی عرصه های عملی بروز کرد . تضادهای درونی بریکدیگر اثر خاص خود را گذاشت و جدائی کامل آنها که از قبل قابل پیش بینی بود ، به وقوع پیوست . اما به آنگونه که حادث شد چیزی بود که هیچ کس انتظارش را نداشت .

اگر بخواهیم کمی بیشتر حول این تضاد مکث کنیم باید بگوئیم : دوگرایش خرده بورژوازی دمکرات و بورژوازی لیبرال علیرغم برتری کامل اولی ، اما طیف مخالفی را در کنار هم قرار می داد که هم از نظر اقتصادی دارای منافع متفاوتی بود و هم از نظر مذهبی تفسیر و تعبیرهای خاص خود را داشت . کل مجاهد که تهیدستان شهری و زحمتکشان جتمعه را نمایندگی می کرد ، عزم کرده بود علیه ستمگران پیا خیزد و دوش به دوش مارکسیستها علیه ظلم آریامهری طغیان کند . چرا که او بین خودو مارکسیسم تفاوت چندانی قائل نبود و از سوسیالیسم هیچ هراسی نداشت . مجاهد عمیقاً بر این اعتقاد بود که :

" اسلام دشمن ستمگر ، به مارکسیسم دشمن ستمگر ارج می گذارد و می تواند دوشا دوش آنها علیه آریامهر ستمگر ، به نبرد برخیزد . زیرا دشمن هر دو یکی است : " ارتجاع و استعمار "

( به نقل از بیانیه های اولیه سازمان مجاهدین خلق )

گرایش غالب مجاهد تلاش داشت ، عدالت و برابری اتویائی خود را جایگزین ظلم و بیداد گری آریامهر کند . از همین رو نیز براین پندار بود که " مارکسیسم " چیزی نیست جز پاسخ مثابه به نیازهای طبقاتی و تفاسیر مذهبی او از مسائل مشخص مبارزه ، و می گفت :

" آن مارکسیستی که علیه بیدادگری دست به مبارزه می زند ، درست همان دستوراتی را انجام می دهد که اسلام داده است . ولی کاری که آریامهر انجام می دهد درست ضد دستورهای اسلامی است "

و یا اینکه می گفت :

" آن مارکسیستی که در راه مردم تن به شهادت می دهد ، درست دستور علی ابن ابی طالب را انجام می دهد که دشمن ستمگر باشید و یار ستمدیده . "

( به نقل از همان بیانیه )

اما گرایش دیگر فقط می خواست قدرت پهلوی را مهار کند . می خواست برای سلسله مراتب



مذهبی جائی در گوشه و کنار دستگاه حاکمیت دست و پا کند و تلاش داشت موقعیت از دست رفته دوران قاجار را برای روحانیت احیاً نماید . تمام توجه روحانیت این بود که آریامهر را به شعائر و سنن مذهبی و قضاوت فقهی مقید سازد ! بیان این ایده در حوزه اقتصاد چیزی نبود جز آزاد گذاشتن کامل تجارت و باز گذاشتن دست روحانیت و سپردن موقوفات ، املاک و تولیت ها به آنان !

این دو گرایش از هم تفکیک می شدند و نمایندگان خاص خود را می یافتند ! مجاهد می بایست در این میان یک راه را انتخاب کند .

در این دوره ، مذهب تحرک مجاهدین را گرفته بود . فقط اندیشه های مذهبی نبود که سد راه مبارزه خرده بورژوازی دمکرات ایران می شد ، مذهب قید طبقات را خود داشت . بخش عظیمی از نیازهای مالی مجاهدین از طریق بازار تأمین می شد و گروه وسیعی از نمایندگان این گرایش روز به روز در تشکیلات مجاهدین نفوذ بیشتری پیدا می کرد . مجاهد اقشار مرفه خرده بورژوازی و بورژوازی تجاری را در فعالیت خود شریک کرده بود . این مشارکت در درجه اول باید حق نیروی دمکرات را از آن سلب می کرد . هراس این گرایش از مارکسیسم بیش از کینه آن به آریامهر بود .

اما پیش از آنکه این گرایش زمینه بروز پیدا کند ، عمده نیرو مجاهد انتخاب خود را کرده بود . مجاهدین این جهت گیری را به سمت تعیین تکلیف قطعی علیه لیبرالیسم بورژوائی سوق دادند و آن رات وادار نمودند که بین مذهب و سوسیالیسم مورد نظر خود دومی را برگزینند . چرا که :

اولاً حضور سلطنت و بیدادگری آریامهری ، مانع از آن بود که مجاهد بتواند بین مذهب و مبارزه علیه ستمگری آریامهر ، مذهب را انتخاب کند .

ثانیاً گرایشات رادیکال و تمایلات نیروی تهیدست شهری و فقیر و مسکنت بی حد و حصر این نیروی اجتماعی که در میان گرایشات انقلابی مذهبی مجاهدین سخت طرفدار داشت ، به مهمترین عامل بازدارنده در مقابل تمایلات بورژوائی و کسبه بازار تبدیل میشد .

ثالثاً بازتاب سیاسی این تمایلات و تجربه شکست خونین جنبش انقلابی در ۲۸ مرداد سال ۳۲ ، تاثیرات خود را بر ذهنیت توده ها و سنن انقلابی آنان برجای گذاشته بود . سنن مبارزاتی که هیچ راهی جز قهر انقلابی علیه آریامهر باقی نمی گذاشت . چرا که شاه با کودتای خونین ۲۸ مرداد و شکنجه و تیرباران و خفقان بر سر کار آمده بود و دیکتاتوری عنان

گسیخته ای را بر خلق تحمیل می کرد . او با مسالمت به قدرت نرسیده بود که با مصالحت کنار گاشته شود . این تجربه بر هر گونه توهّمات لیبرالی خرده بورژوائی خط بطلان می کشید .

گرایش غالب که منافع اقشار دمکرات خرده بورژوازی را نمایندگی می کرد ، حقانیت تاریخی سوسیالیسم را پذیرفت . اما از آنجا که طی یک دوران طولانی بین مذهب و سوسیالیسم تداخل ایجاد کرده بود ، بنا به سرشت خرده بورژوائی خود ، قادر به تفکیک اصول سیاسی . ایدئولوژیک از آمیزه های تشکیلات نشد و در نتیجه دست به شیوه های توطئه گرانه ای زد که اولین قربانیان آن جز خودش نبود .

اولین بیانیه انشعاب در پائیز ۵۴ با اعلام مارکسیست شدن مجاهدین ، هنگامی انتشار یافت که فقط چند ماهی از دستگیری بخش عمده رهبری باصطلاح مارکسیست مجاهدین توسط ساواک شاه نمی گذشت . رهبرانی که اولین اعلام همبستگی آنها به کارگران ، خیانت به طبقه کارگر بود . آنها پیش از دستگیری به آنارشیستی ترین وجهی مخالفان درون سازمانی خود را قلع و قمع و تار و مار کرده بودند و بعد از دستگیری نیز با ابراز مودت نسبت به بتیان سلطنت و استفاده از اعلیحضرت تمامی اطلاعات خود را در خدمت ساواک قرار دادند . مشخص ترین چهره های این نیروهای ضد کارگری وحید افراخته و فقیه دزفولی بودند که در اوج مقاومت زدند . عمده رهبران این جریان که بعداً به سازمان پیکار معروف شد ، سرنوشتی جز این نداشتند . خیانتهای نفرت انگیز افرادی همچون روحانی ، عابدینی ، رادمنش و امثال آنها را که در زندان رژیم خمینی دو باره عابد و مسلمان شده اند ، می باید از همین زاویه مورد بررسی قرارداد .

حقیقت این است که انشعاب در سازمان مجاهدین ، یا بهتر گفته شود چرخش این جریان در سال ۵۴ به سوی باصطلاح مارکسیسم ، بر بنیانهای اصیل مارکسیستی صورت نگرفته بود که به شیوه های مارکسیستی عمل کند ! این دگرگونی در وضعیت نیروئی صورت می گرفت که قبل از دست یابی به اهداف کمونیستی و درک مارکسیستی ، اهداف و آرمان خود را از دست داده بود .

این نیروی مذهبی به مارکسیسم نیز همانگونه می نگریست که به مذهب ! نه گذشته ای داشت که به اتکاء آن پایه های عقیدتی خود را مستحکم سازد ، و نه آینده ای که تفکرات و آرمانخواهی او را ترسیم کند . یک مذهب جای مذهب دیگر را گرفته بود . با این تفاوت که

اصولی شجره خود را از پیغمبران اکرم اتباع می کرد و سرنوشت خود را با ائمه اطهار در جنت می یافت و دومی با درک آنارشیستی و خرده بورژوائی از مارکسیسم انقلاب را همان خربزه به حساب می آورد . جریانی که در اوج قیام از حول مبارزه اقتصادی ، از فراز آنارشیسم به اعماق اکونومیسم در غلطید و همان هنگام مشتاقانه از کارگران دعوت کرد به جای آنکه سلاح بگیرند و به خیابانها بریزند ، نطفه های سندیکاها را پی ریزی کنند. افراخته ، دزفولی ، عابدینی ، روحانی و رادمش کلیت به هم گره خورده ای بودند که جز پوچیزم ، بی اعتقادی و بی ایمانی ، مبدع چیزی نبودند و نمی توانستند باشند . این گونه ادراک وارونه از مارکسیسم نیز نمی توانست جز این باشد . سرنوشت سازمان پیکار نتیجه منطقی این آنارشی گری خرده بورژوائی بود که علیرغم تمایلات رادیکال خرده بورژوازی و نزدیکی خود به سوسیالیسم ، هیچگاه قادر نشد مدافعان این گرایش را که به صورت وسیعی گرد سازمان مجاهدین حلقه زده بودند ، رهبری و متشکل نماید . بلکه بعکس شیوه توطئه گرانه و آنارشیستی انشعاب ، تا حدود زیادی این تمایلات را در سازمان مجاهدین به فقرا کشید و گرایشات رادیکال آن را به محافظه کاری سوق داد. از مجاهد مذهبی در بیرون از زندان نیروی متشکل باقی نمانده اند . اما عمده نیروهای مجاهد در زندان از تغییر و تحولات بیرون بی بهره ماندند و بر عقاید پیشین خود سخت چسبیدند . آنها برای مارکسیسم زدائی نیروهای خود ، هرچه بیشتر به شریعت اسلامی پناهنده شدند و مطالعه آثار مارکسیستی را که تا آن زمان بسیار بدان راغب بودند، از دستورکار خود خارج ساختند . گرایشات لیبرال بورژوائی در درون زندان نیز که خود را به مجاهد نزدیک کرده بود ، وقتی شیخ کاذب مارکسیسم را بالای سر مجاهدین روئیت کرد ، به هراس خود از حقیقت کمونیسم صراحت بیشتری داد و از همه نیروهای انقلابی درون زندان سخت فاصله گرفت . این نیروی متعصب مذهبی هرچند که از آغاز ، ضدیت علیه کمونیسم را به مبارزه علیه رژیم سلطنت ترجیح می داد ، اگر تا این زمان جرات پیدا نمی کرد علناً علیه کمونیستها دست به عوام فریبی بزند ، از شیوه های آنارشیستی انشعاب مجاهدین مستمکی ساخت تا ضدیت خود را به علیه کمونیستها علنی سازد و رزبلا نه ترین نوع تبلیغات را به کار گیرد . مجاهدین مذهبی درون زندان علیرغم تمامی تلاش محافظه کارانه ای که برای معتبر شناختن این قشر لیبرال مذهبی متعصب به کار بست ، اما موفق به حفظ اخوت گذشته نشد و هرگز نتوانست مهر تکفیر این جماعت را از پیشانی خود پاک کند : مجاهد ، منافق شناخته شده بود .

#### ۴- پیامدهای انشعاب در سازمان مجاهدین

##### تمایلات جدید در حیات دوباره آن

همانگونه که گفتیم چرخش مکانیکی و کاذب سال ۵۴ مجاهدین به مارکسیسم ، به عوض آنکه تمایلات متفاوت طبقاتی را درون این سازمان سیاسی از هم تفکیک کند ، به از هم پاشی موقت آن منجر شد و عمده نیروی آنراکه با گرایشات سخت و سخت مذهبی در درون زندان متشکل شده بو ، به محافظه کاری بیشتری سوق داد . محکومیت آنارشی گری در انشعاب به " مظلومیت " و وحدت مذهبی انجامید و برای تقویت تمایلات محافظه کارانه در مقابل گرایشات انقلابی بستر مناسبی فراهم ساخت .

گرایش به سوسیالیسم اتوپیائی به مثابه مظهر تمایلات دمکرات خرده بورژوائی که تاکنون مبنای تناقض آنها با قشریت مذهبی و تمایلات لیبرال بورژوائی قرار گرفته بود ، رنگ باخت و تعصبات عمیق مذهبی جلای تازه ای یافت . ضدیت با مارکسیسم که تا اینم زمان مظهر تفرقه این دو گرایش بود ، باید به عمل و وحدت آنها تبدیل می شد . و پایبندی به

شرعیت اسلامی هر گونه رنگ و لعاب " مارکسیستی " را از خود می زدود ! دیگر در درون مجاهدجائی برای شیفتگی به مارکسیسم و مارکسیستها باقی نمانده بود .

بسیاری از رهبران مجاهد که عرصه را بر خود تنگ دیدند یا خلع مسئولیت شدند یا بی سرو صدا صفوف مجاهدین در بند را ترک گفتند و به نیروهای چپ پیوستند . بعضی ها که تاب دل باختن از میراث گذشته مجاهد را نداشتند یا خود را وارث سازمان کهن به حساب می آوردند ، کاستی تشکیل دادند و علم هواداری از مجاهدین باصطلاح مارکسیست یعنی همان سازمان پیکار را بر افراشتند .

بعد از یک سری جابجائی های فیزیکی و تصفیه حساب های تشکیلاتی باید نوبت به تعیین تکلیف با بناد های تئوریک و مبانی ایدئولوژیک می رسید . باید در هر گونه اصول عقیدتی و تفاسیر اسلامی که رنگ و بوی مارکسیستی به خود گرفته بود ، تجدید نظر می شد و التقاط اقتصادی با قسط قرآنی هموائی می یافت .

در این بین تکلیف گرایشات لیبرال و قشریون مذهبی از همه روشنتر بود . این دارو دسته ارتجاعی از این شکل تجزیه سلاح تزکیه ساخت و چوب تکفیر علیه " مارکسیسم " مجاهدین بر

افراشت. نمایندگان اقشار متعصب و لیبرال مذهبی درون زندان که از گذشته دور نیز خلوص خود را به اسلام واقعی اثبات کرده بودند، راه اعتزال پیش گرفتند گوشه گیری اختیار کردند. ملجأ و مأوای آنها در تمام این دوران همان مکتوب ولایت فقیه خمینی بود که آرمان مقدمشان قلمداد می شد. منتها دستیابی به احکام این ولایت اسلامی به قدری دور از عقل و عاری از حقیقت بود، که حتی نمایندگان آن نیز شهادت خطر کردن پیرامون بحث روی آنرا به خود نمی دادند. آنها نشسته بودند تا پرنده اقبال بر فراز طالعشان حلول کند و حکومتی درد سر الهی را در کنف وجودشان قرار دهد.

این دار و دسته بعد ها وقتی با اوج یابی جنبش توده ای سایه شوم خمینی را بر سر انقلاب دیدند، در مرزبندی قاطع با مجاهدین درنگ را جایز ندانستند و در اواخر سال ۵۶ در زندان اوین هفت تن از سران معصم اسلامیشان از جمله موسوی اردبیلی، رفسنجانی، ربانی، لاهوتی، منتظری و غیره فتوای نهائی خود را علیه مجاهدین صادر کردند، این جنابان آیات اعظام به زعامت شکنجه گران ساواک امثال عضدی، رسولی و منوچهری، مارکسیسم را شدیداً تکفیر نمودند و حکم به الحادی اندیشیدن و ملحد بودن مجاهدین دادند.

در این بین نقش آیت الله طالقانی پدر خوانده مجاهدین خلق نیز نباید به فراموشی سپرده شود. پدر طالقانی علیرغم مخالفتی که ظاهراً با این طرح داشت، در جمله میز گرد حضور به هم رساند و انگشت خود را پای فتوایه گذاشت. او در حقیقت نماینده تزلزلات مجاهدین و منعکس کننده شیفتگی آنها به اسلام بود باید گفت این در واقع امر خود مجاهدین بودند که ابزار تکفیر خود را به دست مراجع معتبر مذهبی سپرده بودند.

و اما در گیر و دار این تجزیه و ضرورت تجدید نظر های عقیدتی، خود مجاهدین تا مدتها قادر به این امر نبودند. انطباق با اصول اسلامی بعدها و در جریان بعد از قیام در مباحث تئوریک و فلسفی مسعود رجوی رهبر مجاهدین به صورت مجموعه جزواتی انتشار یافت که در واقع امر چیزی نبود جز ترجمه هائی از تفائیر کهنه علمای پیشین اسلامی و در انطباق کامل و طابق النعل با قواعد اسلامی و احادیث کهنه قرآنی.

به استثنای اقشار مذهبی سنتی که هم چنان بر اعتقادات اولیه اسلامی پایبند بودند برای نمونه عمده نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال که حول شعار مذهب علیه سلطنت پهلوی گرد آمده بودند، ضرورت تلفیق اصول اولیه اسلام با مظاهر و قواعد جدید نظام سرمایه داری و تئوریزه کردن خواستها و آرزوهای برآورده نشده اقشار خرده بورژوازی جامعه،

هنوز یک نیاز عمومی به شعار می رفت .

با ضعف تئوریک مجاهدین متشکل مذهبی درون زندان ، کانون تئوریک این گرایش به بیرون از زندان و در حد نیروهای متفرق و پراکنده روشنفکران مذهبی انتقال یافت : دکتر علی شریعتی تئوری پرداز اسلامی به اصطلاحنویس که قبل از مجاهدین در بین بسیاری از جوانان مذهبی نفوذ قابل توجهی داشت ، همانگونه که با ظهور مجاهدین رو به فراموشی رفت ، با متلاشی شدن موقت سازمان مجاهدین دوباره طلوع کرد و محافلی از انجمن های اپوزیسیون مذهبی را دور خود جمع نمود . اما دکتر شریعتی هنوز به کانون فعالیت جدی نیروهای متجدد مذهبی تبدیل نشد بود که زیر تازیانه آریامهر سرنوشت خود را پیدا کرد و بزدلی و جبن واقعی خود را ظاهر ساخت .

ندبه و زاری و استغفار او از درگاه پهلوی بیان خود را در سلسله مقالاتی نشان داد که علیه بااصطلاح مارکسیسم اسلامی مجاهدین در روزنامه کیهان و اطلاعات آریامهر در سال ۵۵ به چاپ رسید . شریعتی اگر چه در سال ۵۶ مرد ، ولی باهمین خیانت کافی بود تا جوانان مذهبی روشنفکر را به این نتیجه برساند که در مکتب او جای اینگونه عبادت ها نیست .

او قبل از مرگ برای آنها مرده بود . بسیاری دیگر از این گروه مدعیان ، همانند رهبران دارو دسته های جاما ، امت و جنبش مسلمانان مبارز و غیره نیز که بعد از قیام سر از لاک خود در آوردند، محافظه کارتر از آن بودند که قادر باشند در دوران شاه " امتی " برای خود دست و پا کنند. و در این میان فقط باقی مانده بود " بنی صدر " که در هجرت اول خود این فرصت را یافت که برنامه اقتصاد توحیدی و ملهم از اسلام مجاهدین را با لاف و گزاف بی نظیری تئوریزه کند و اسلام را به قد و قواره نظام بورژوازی مورد علاقه این امت مذهبی بوزد .

اما پایداری این سیستم چند مرکزی در درون صفوف نیروهای روشنفکر مذهبی همانقدر موقت بود که از هم پاشیدگی تشکیلاتی مجاهدین . خرده بورژوازی دمکرات ضرورت سازماندهی خاص خود را احساس می کرد . انشعاب موفق نشده بود تمایلات خرده بورژوازی دمکرات را از نیروهای محافظه کار لیبرال تفکیک کند . این نیرو با التقاط کمتر ، اما محافظه کاری به مراتب بیشتر ، دوباره خود را بازسازی کرد . جنبش عظیم توده ای و قیام بهمن حرکت در جهت این بازسازی را سرعت بخشید .

سازمان مجاهدین خلق موجودیت دوباره خود را با سخنرانی رجوی در دی ماه ۵۷ جلوی

مسجد دانشگاه تهران اعلام کرد\* رجوی در سخنرانی اعلام موجودیت جدید سازمان مجاهدین مارکسیسم را مورد حمله قرار نداد\* او فقط به این اکتفا کرد که از جریان آنارشیست مجاهدین به اصطلاح مارکسیست، به عنوان اپورتونیست های چپ نما و خائن به تشکیلات مجاهدین یاد کند. رهبر مجاهدین در این سخنرانی فتواییه هفت نفر سران مرتجع اسلامی را به فراموشی سپرد و وفاداری و گوش به فرمانی سازمان مجاهدین را به زعیم عالیقدر آیت الله العظمی خمینی به مثابه رهبر کبیر اسلام و انقلاب! اعلام داشت و رهبری ولی فقیه را به جان و دل خرید. سازمان مجاهدین از این پس می رفت تا مجدداً اقشار خرده بورژوازی را متشکل کند. این سازمان نوپا هر چند به دلیل فقدان سازماندهی و عدم آمادگی و نیروی لازم نتوانست در دوران قیام نقش فعالی داشته باشد، ولی بعد از قیام به تدریج نیروهای اجتماعی خود را سازماندهی کرد و پخش وسیعی از اقشار مختلف خرده بورژوازی جامعه را حول خود متشکل ساخت.

از آغاز انشعاب تا قیام بهن ۵۷ و استقرار ستاد مرکزی مجاهدین در مسجد دانشگاه تهران برای این سازمان دوران تدارک برای حیات دوباره بود. مجاهد در دور دوم حیات خود، ادعای نزدیکی به مارکسیزم را همانقدر از دست داده بود، که اشتیاق به مذهب در آن قوت می گرفت. شیفتگی به مذهب و پایبندی به نظم سرمایه داری او را واداشت تا بار دیگر مذهب را به کاندن وحدت خود با خمینی تبدیل کند. در این دوره از حیات مجاهد، دیگر بر خلاف دوره شاه و ستمگری آریامهری، از طرفی آن زمینه های مادی گذشته وجود نداشت، از طرفی دیگر غلبه گرایشات رادیکال خرده بورژوازی در میان مجاهدین نیز در مرز انشعاب شکسته شده بود. نتیجه جبری این دو عامل این بود که مجاهد مذهبی جدید با گرایشات محافظه کارانه تری پا به میدان بگذارد. همینطور هم شد: التقاط بین لیبرالیسم و مذهب سپرد.

مجاهد تجدید حیات خود را روی آنچه بنیان هائی بنا کرد که جز به سوی لیبرالیسم و چسپیدن هر چه بیشتر به اعتقادات مذهبی خود سرنوشت دیگری برایش متصور نبود. مجاهد بنای حیات جدید را با این سمت گیری آغاز کرد.

## فصل دوم:

تحولات رو به رشد

انقلاب

و تخیرات رو به افت

مجاهدین!



مانگونه که گفتیم سازمان مجاهدین خلق ایران ، به مثابه نماینده سیاسی افشار ناهمگون خرده بورژوازی ، دوران دوم حیات خود را با نوسانات ، تزلزلات و محافظه کاری بیشتری آغاز کرده بود . از رو تغییر و تحولاتی که بعد از قیام بهمن ۵۷ در ایران صورت گرفت ، بازتاب واقعی خود را بر وضعیت مجاهدین عمیقاً برجای گذاشت و این نیروی محافظه کار و متزلزل را هرچه بیشتر به ژرفای سقوط پرتاب کرد . سازمان مجاهدین خلق ایران از قیام تا کنون یعنی در دوران دوم حیات خود ، سه مرحله متفاوت را از سر گذرانده است . مجاهدین در هر یک از این مراحل سیاست های خاص ، تاکتیک مشخص و سمت روشنی را طی کرده اند . سمتی که امروز می رود تا در پایان دوران دوم حیات خود ، سرنوشت واقعی و قابل انتظاری را که با ادامه این سیاست ها مطلقاً چیزی جز در غلطیدن کامل به لیبرالیسم محافظه کار نخواهد بود بیابد ! سیاست های عمومی و اساسی مجاهدین در این سه مرحله را می توان به صورت زیر تقسیم کرد :

۱\_ از قیام بهمن تا سقوط دولت موقت بازرگان ۲\_ از سقوط دولت موقت تا اعتلای

مجدد جنبش توده ای در اوائل سال ۶۰

۳\_ از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا کنون ◊

## ۱- تعمیق انقلاب و سیالیت مجاهدین !

بعد از قیام شکوهمند بهمن ماه ، با سرنگونی سرخ رژیم سلطنت روبنای سیاه ولایت فقیه در کابلد جمهوری اسلامی ، بر اریکه قدرت نشست و بلادرنگ بازسازی ارگانها و نهاد های آسیب دیده بورژوازی را آغاز کرد . انقلاب سرمایه داران بزرگ انحصاری را از قدرت به زیر کشید و با تارو مار کردن در بار و حامیان سلطنت ، شیرازه نظام را در هم پیچید .

اما بسیاری از امرای ارتش آریامهری که کنترل ارتش و نیروی هوائی آنرا در دست داشتند ، در جای خود ابقاً شدند و بازسازی ارتش در هم شکسته را آغاز کردند. دولت موقت با ترکیبی از نمایندگان بی چهره امپریالیسم و با مهر جبهه ملی که افسان، ملی گرائی را بر خود حک کرده بود ، مأمور جمع و جور کردن ساز و برگ بورژوازی شد .

دولت موقت با گرد و خاک شعارهای به ظاهر ضد امپریالیستی امام ، بر سر و روی توده های متوهم رسوب حماقت می پاشید وبا شعار " الله اکبر " زرادخانه بورژوازی را به کار انداخته بود و مبارزات انقلابی توده های کارگر و زحمتکش را سرکوب می کرد .

با این همه قدرت انقلابی عظیم تر از آن بود که از این بادهای بلرزد . انقلاب در سنگر مقاومت پولادین پرولیتاریا و مبارزه رو به گسترش دهقانان و تهیدستان شهری و نبردمای دلیرانه اقشار زحمتکش اجتماعی و خلق های ستمکش ، بروز عمق و وسعت بیشتری می گرفت . شوراهای انقلابی کرگران و دهقانان و دیگر تشکل های توده ای انسجام بیشتری می یافت . انقلاب با تعمیق هر چه بیشتر خود ، مرزبندی های طبقاتی را حر چه مشخص تر می ساخت .

کشاکش بدون وقفه انقلاب و ضد انقلاب ، تاثیرات خود را در بالا مستقیماً بر جای می گذاشت و در میان جناح های سیاسی حاکمه که هر کدام به شیوه و با روش خاص خود تلاش در مهار انقلاب داشتند ، شکاف می انداخت . وجه آشکار تضاد ما بین نیروهای خط امام و دولت موقت بازرگان ، در شکل صوری خود را به صورت اسلام سرمایه داری یا سرمایه داری اسلامی نشان می داد . اولی با اتکا به اسلام قرون وسطائی تلاش داشت نظم سرمایه داری را اسلامی کند و دومی که قانونمندی های نظم سرمایه داری را در قوانین اولیه اسلامی محصور پذیر نمی دید ، تمامی فعالیت خود را به کار گرفته بود تا نظم سرمایه داری را به رنگ و لعاب اسلام بیاراید و آن را از ضربات هجوم انقلاب برهاند .

کشاکش در حاکمیت سیاسی هر چند اولین نشانه های خود را در رفتارندم جمهوری اسلامی

نشان داد، اما دولت موقت که در دل خواهان استقرار " جمهوری " و " نه یک کلمه زیاد " بود ، زیر قدرت متکی بر توهم توده ای خمینی یک گام پس نشست و به شعار " نه یک کلمه کم " خمینی یعنی " جمهوری اسلامی " تن داد . انعکاس این وضعیت بر روی سازمان مجاهدین خلق که زیر شمشیر دمکلوس اسلام و جمهوری " خود را ضربه پذیر ساخته بود ، فقط می توانست این نیروی سیال را بین دو سیاست معلق سازد و او را خنثی و بی آزار نگهدارد . التقاط بین لیبرالیسم و مذهب مجاهد را در وضعیت سخت محافظه کارانه ای قرار داده بود . تضاد بین جناح های حاکمیت سیاسی ، انعکاس خود را در التقاط مجاهدین ، به وضوح نمایان می ساخت . مجاهد هم به سوی خمینی و هم به سوی بازرگان گشش داشت . تحجر مذهبی خمینی ، مجاهد را به سمت خود فرا می خواند و لیبرالیسم بازرگان او را به حمایت از خود دعوت می کرد !

مجاهد در عین حال که از مطلوبیت حکومت اسلامی خمینی دم می زد ، خواستار این بود که اختیارات بازرگان ابعاد بی حد و حصری بیابد ؛ مجاهد می گفت :  
دادن جمیع امتیازات اجرائی لازم به دولت و منع دخالت های ناروا ، که دولت های متعددی را در کنار دولت آقای بازرگان ایجاد کرده است " خواست مجاهدین خلق است .

( از اعلامیه جنبش ملی مجاهدین ۲۸ فروردین ۵۸ )

مجاهد در تمامی این دوره گاهی به نعل می کوبید و گاهی به میخ . مجاهد در تمام این مدت فکر و ذکر خود را از انقلاب و انبوه توده های انقلابی خلاص کرده بود ، چرا که در فضای انقلاب نه از ستمگری آریامهری خبری بود و نه از استعمار امپریالیستی ، عظمت انقلاب نه جائی برای خودنمایی باقی گذاشته بود و نه آیتی برای توطئه گری !

مجاهد با این همه جمهوری اسلامی را مطلوب خود یافته بود و می گفت :

" استقرار جمهوری اسلامی قطع نظر از هر پیشوند و پسوندی که توضیح بر آن منظور شده باشد ، طبعاً برای مجاهدین خلق ایران به عنوان سازمانی که از آغاز حامل یک رسالت مکتبی بوده است ، به خودی خود یک کمال مطلوب است . "

( به نقل از نظر مجاهدین در بارهٔ رفتارم و نحوهٔ استقرار جمهوری اسلامی ۲۷ اسفند ۵۷ )

با استقرار جمهوری اسلامی مطلوب مجاهدین ، ایده های مجرد و عاری از مضمون طبقاتی مبارزهٔ ضد سلطنت و ضد استعماری که مجاهد سال ها با آن جو کرده بود ، مثل حباب بی رنگ در دست مجاهد محو می شد و روح مقدس و الهی مبارز به آسمان پرواز می کرد .

مجاهد که مبارزه خود را علیه رژیم سلطنت و علیه تسلط امپریالیسم روی ایده های مجرد ستمگری سیاسی قرار داده بود ، هیچگاه درک مشخصی از وضعیت طبقاتی اجتماعی که به حکم تاریخ در تقابل آشکار با یکدیگر قرار می گرفتند نداشت و نمی توانست داشته باشد .

مجاهدین عوامل عینی این ستمگری سیاسی را که در اثر آن توده های کارگر ، دهقان و اقشار فقیر و تهیدست جامعه رنج می بردند ، نمی خواست و نمی توانست تغییر دهند . از همین رو بود که مجاهد با اولین تغییر و تحولات بعد از قیام و جابجائی قدرت حاکمه ، ضرورت وجودی خود را به مثابه نیروی مدافع منافع زحمتکشان از دست داد . و در مقابل یورش سبعانه ضد انقلاب علیه توده های مردم بی تفاوت ماند. مجاهد بخصوص در این دوره تمایلات درونی خود را از ابتدا نیز چیزی نبود جز دفاع سرسختانه از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی ، به نمایش گذاشت . عمده فعالیت عملی مجاهدین در این دوره خلاصه می شد به کانون های امداد پزشکی و خدمات داروئی و استقرار مراکز آموزش آیات قرآنی .

مجاهد بعد از قیام " فرصت " گیر آورده بود تا اقدامات تئوریک انجام نشده دوران بحران تشکیلاتی ناشی از انشعاب را تکمیل کند و بنیانهای ایدئولوژیک شکاف برداشته خود را مرمت نماید.

انتشار طوماری از سلسله مقالات سال ۵۸ مسعود رجوی پیرامون تبیین جهان محصول دیباچه نویسی این دور از فعالیت " سیاسی " مجاهدین خلق است .

مجاهد رسالت خود را در این دیده بود که در بی تفاوتی نسبت به مثائل عاجل انقلاب ، تمامی هم و خود را مصروف رفع تشکیک در توحید و معاد کند .

علیرغم این همه ، مجاهد در این دوران هنوز خویشاوندی خود را با گرایشات دمکرات حفظ کرده بودو به تعرض علیه ارگانهای ستمگری باقی مانده از دوران آریامهری که همچنان در جامعه بازتاب آشکار داشت ، قائل بود .

مجاهد هنوز در مجردات سیاست های ضد امپریالیستی خود تردید به دل راه نمی داد . در تمامی اعلامیه های سیاسی مجاهدین که طی این مدت به چاپ می رسید ، شعار مرگ بر امپریالیسم آمریکا و بر قرار باد ارتش مردمی به شکل بارزی خود نمائی می کرد . مجاهد خواستار انحلال ارتش و بر قراری ارتش مردمی به جای آن بود . آنها می گفتند :

اینک استبداد رخت بر بسته است ، اما تا انحلال ارتش ضد خلقی و برپائی ارتش مردمی ، این پیروزی از خطر شکست محفوظ نیست . از این رو سازمان مجاهدین خلق ایران همراه با

سربازان و افسران انقلابی معتقد است تا انحلال کامل ارتش و برپائی ارتش مردمی پیروزی کامل نیست و هر آن در خطر است "

( به نقل از بیانیهٔ مجاهدین خلق دوم اسفند ماه یکهزاروسیصد و پنجاو هفت )

مجاهد در این سال ها علیرغم آن که در عمل منفعل مانده بود ، اما بر خلاف تمایلات امروز آقای رجوی که در مقابل نمایندگان امپریالیسم آمریکا گرایش به هر گونه تغییر و تحول در وضعیت سیاسی \_ اجتماعی را با هراس وصف ناپذیری تکذیب می کند ، خود را " مدافع سرسخت تغییرات بنیادی در نظام موجود " معرفی می کرد . مجاهد در سال ۵۸ می گفت :

" بدون تغییر بنیادی در کل نظام موجود ، امپریالیسم آمریکا هیچ نیازی به کودتای ضدانقلابی و توطئه گریهای آشکار ندارد . چراکه بدون این تغییرات انقلابی و حتی به فرض اصلاح گریهای پر طمطراق ، کل نظام اساساً و ماهیتاً وابسته باقی خواهد ماند ، هر چند هم که ادعای انقلابی بودن بماند ، ما برای هر تهمت و فشاری آماده ایم .

" براستی چه فایده ای دارد که ماعافیت جویانه و مصلحت گرایانه کناره بگیریم و بگذاریم چهرهٔ این انقلاب و شخص رهبری آن مخدوش شده و در گوشه و کنار عالم با هیتلر مقایسه شود ؟ آری ! ما چنین نیستیم که نظیر برخی چپ روها و آن دسته از مدعیان انحصاری و رهایی طبقهٔ کارگر ( که ما مجاهدین را به سازشکاری متهم می کنند ) در تشخیص مرزها و درجات وحدت و اختلاف خود را با دیگران فرومانده و با اتخاذ مواضع انحرافی و چپ روانه ، تفرقه ها و تضادها را ( تا حدودی نظیر آنچه روزگاری در مقابل مصدق عمل می شد ) نهایتاً به سود امپریالیستها دامن بزیم و فراموش کنیم که در هر مرحله و زمان و مکان چگونه و با چه توجهات مردمی ، باید به مسائل و قضایای موجود بر حورد نمود . "

( نامه مجاهدین به خمینی در بارهٔ کردستان ۲۳ مهر ماه ۵۸ )

مجاهدین حتی ابائی نداشتند از اینکه آشکارا مبارزات خلق ترکمن را که به رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران علیه بقایای زمینداران آریامهری و حامیان دولت موقت و جمهوری اسلامی اش به نبرد قهرمانانه برخواسته بود ، توطئه امپریالیستی قلمداد کند .

آنها به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران هشدار دادند که بلافاصله پشتیبانی از خلق ترکمن را کنار بگذارد و هر گونه دخالتی را در مبارزات خلق ترکمن تکذیب کند . آنها در نامه خطاب به سازمان نوشتند که :

" دشمن استعمار گر به اتکاً پایگاههای واژگون نشدهٔ ضد انقلابی و ارتجاعی اش و به اتکای

انبوهی از مزدوران سیا و ساواک که دقیقاً گوش به زنگ نشسته و همانطور که از پیش نیز هشدار می دادیم ، یک آن نیز از طرح توطئه غافل نیست بخصوص که در آغاز ماجرای گنبد از اجتماع مخفیانه شاه سابق با ۳۰ تن از ایادی جنایتکار دست نشانده اش در لندن مطلع شدیم ، اجتماعی که بی تردید در رابطه با آشوبهای داخلی ایران به ویژه گنبد بود . "

( به نقل از هشدار مجاهدین به چریکهای فدائی خلق ایران ۱۹ فروردین ۵۸ )

همچنین ادامه می دهد :

" تحریکات خصومت بار و قهرآمیزی در زمینه مسائل ملی و منطقه ای ویژه ایران که با بغرنج کردن هرچه بیشتر مسائل راه را بر حل مسالمت آمیز و انقلابی آنها بسی ناهموارتر می کند و لابد فردا نوبت خوزستان و بلوچستان و غیره است . برآستی دشمنان انقلاب ایران به این سادگی دست بردار نیستند . "

( به نقل از هشدار ... )

مجاهد می افزاید :

آنچه به چریکهای فدائی خلق مربوط می شود ، در گیری و نحوه دخالت نابجای آنان در منطقه است که بی تردید به دلیل عواقب سیاسی \_ اجتماعی موجود و خلاصه بی توجهی به دام از پیش پهن شده امپریالیستها و مرتجعین محلی است . وای که گرفتار شدن در آن طبیعتاً نمی تواند به حال انقلاب سودمند باشد . "

( به نقل از همان هشدار ... )

مجاهدین پا را از این هم فراتر گذاشته و مبارزات حق طلبانه همه خلقهای ایران را دسیسه آمریکا خواندند و گفتند :

" به قرار گزارشات واصله خوزستان و بلوچستان نیز آستن حوادثی از نوع کردستان و گنبد می باشد . چنانکه هر روز روشنتر می شود ، استعمار بین المللی به سردمداری امپریالیسمزخم خورده آمریکا ، به اتکاً دست نشانندگان مرتجع داخلی و انبوهی از دست نشانندگان سیا ، یک دم از توطئه علیه انقلاب ایران غافل نیست . "

( به نقل از " پیشنهاد مجاهدین در مورد حل قطعی مسئله گنبد

و پیشگیری از حوادث آینده خوزستان و بلوچستان " ۲۱ فروردین ۵۸ )

تناقض فاحش بین مواضع مجاهدین خلق در این سال ها خود تجلی تمامی نوسانات و تزلزلات مجاهدین خلق طی این دوره و بیان النقاط فکری این جریان سیاسی است .

برای مجاهدین مفهوم مبارزه سیاسی چیزی جز توطئه های سیاسی نیست . مجاهدین در تمام طول دوران حیات دولت موقت ، علیرغم آنکه بسیار و بارها دم از لزوم دگرگونی های اقتصادی و سیاسی می زدند ، اما هیچگاه از نظرسیاسی ضرورت های این دگرگونی را درک نکردند و نمی توانستند درک کنند . چرا که مجاهدین از ستمگری آریامهری فقط سلب مالکیت از تولید کنندگان کوچک را می دیدند و به خشم می آمده بودند .

آنها در تمامی این دوران در عمل به مبارزه انقلابی پرولیتاریا ، دهقانان و خلقهای قهرمان ایران که در دورافتاده ترین روستاها تا مدرن ترین کارخانه های صنعتی جریان به طور خلاصه این مرحله را می توان پیش در آمد گذار مجاهدین خلق بسوی لیبرالیسم بحساب آورد به این عبارت که مجاهدین خلق مرحله اول حیات دوباره خود را بعد از سرنگونی رژیم سلطنت ، در شرایطی آغاز کردند که از ستمگری آریامهری در ذهن آنها چیزی باقی نمانده بود مجاهد در این دوران هیچ رسالتی برای خود قائل نبود ، نه از نظر رهبری سیاسی توده های خرده بورژوازی و نه در حوزه عمل مبارزه طبقاتی و در بسط و گسترش مبارزه توده های زحمتکش جامعه برای دستیابی به خواسته های دمکراتیک آنان . آنچه از نظر مجاهد با سرنگونی شاه نابود شده از کار در آمده بود ، فقط سلطنت پهلوی نبود ، بلکه بی حقوقی عمومی توده های ستمکی بود که طی یک نبرد طولانی از دوران مشروطیت به بعد تحقق نیافته مانده بود . مجاهد تصور می کرد در جمهوری اسلامی مطلوب او و " به شکرانه رهبری نستوه امام خمینی اش و از فیض زعامت آن حضرت " مستضعفین عالم به " مشروطه " خود خواهند رسید و کلیه حقوق از دست رفته خود را باز خواهند یافت . تجلی ایمان خلل ناپذیر مجاهدین به خمینی و جمهوری اسلامی اش در اولین پیام آنه به خمینی انعکاس روشنی می یابد . آنه در اولین پیام خود به خمینی چنین نوشتند :

" محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیت الله العظمی خمینی

جنش عظیم و شکوهمند خلق ستمکشیده ایران که از فیض زعامت آنحضرت بر خو خوردار است ، در مسیر پیشرفت و شکوفائی دم افزون خود ، به دستاوردها و پیروزی های قابل توجهی رسید است . . .

بنا بر این ما آزادی خود را مدیون مجاهددها و جانفشانیهای خلق رزمنده و ستم کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش ناپذیر هستیم . از این رو ، فرزندان مجاهد شما در بدو آزادی از زندان ، جسارت کرده و این اجازه را به خود دادند که ضمن عرض

سلام و درود به حضور آن پدر مجاهد اعظم ، مراتب آمادگی خود را کماکان برای جانبازی در راه آرمانهای توحیدی مکتب انقلابی اسلام که ایدئولوژی " مجاهدین خلق ایران " است به پیشگاه معظم تقدیم کنند. اکنون که مردم قهرمان ما با مجاهدات فراوان توانسته اند تحت ارشادات آن حضرت ، کاخ عنکبوتی و سست بنیاد دیکتاتوری را واژگون کرده و در طلیعه صبح پرشکوه آزادی قرارگیرند ، آرزومندیم وعده های الهی تحقق پذیرد .

امیدواریم که خلق و انقلاب ایران و طبقات رنجبر و محروم جامعه که خداوند در قرآن کریم به نام مستضعفین به آنها وعده پیروزی نهائی داده است ، همیشه این سعادت را برخوردار باشند که وجود گرامی پیوسته در پیشاپیش آنها بوده و از الهامات و ارشادات شان برخوردار باشند ، چرا که سیره همه انبیا و اولیاء مکتب یکتاپرستی ، بت شکنی و مبارزه با جمیع موانع عدل و قسط ، شیوه قدیم آن حضرت بوده است . "

( مسعود رجوی - موسی خیابانی اول بهمن ماه ۱۳۵۷ )

خمینی که در حقیقت با طرح شعار " شاه باید برود " ، شعار اصلی مجاهدین را از دست آنها بیرون کشیده بود ، در این دوره نیز با شعار " جمهوری " ، " اسلام " و " مستضعفین " ، آنها را کاملاً خلع سلاح می نمود .

مجاهد که تا این زمان در رویای یک انقلاب توحیدی بسر می برد ، بر این باور اصرار داشت که جمهوری و اسلام خمینی می تواند جامعه بی طبقه توحیدی ایده آل او را بنیان نهد . ابزار سرکوبگری تحقق این نظام نیز نه ارتش بورژوازی ، بلکه نیروی مسلح حزب الله به حساب می آمد که وفاداری خود را به اسلام و رهبری اسلامی در جریان قیام و پیش از آن به ثبوت رسانیده بود : سپاه پاسداران اسلام !

مجاهد برای این نیروی متعصب نوپا که می بایست نظم سرمایه داری را از ضربات خرد کننده انقلاب مصون دارد ، همواره قلبش می طپید . مجاهد به منظور تثبیت دستگاه سرکوب اسلامی ، تمام تلاش خود را به کار گرفته بود تا عملیات سرکوبگرانه سپاه پاسداران اسلام را در کردستان و گنبد ، در خوزستان و بلوچستان یک اقدام قهرمانانه اسلامی نشان دهد !  
مجاهد میگوید :

" آیا پاسداران انقلاب ما یکسره خاطی و نادرستند ؟ آیا جوانمردانی که سینه خود را روز و شب سپر انواع بلاها کرده و یک روز هم نیست که به تیر مزدوران امپریالیسم و بقایای ساواک شهیدی نداده باشند ، به حقوق و آزادی های مردم پشت کرده اند ؟ خیر ! بخش اعظم و



قریب به اتفاق اینان در شعار شریف ترین و پاکبخته ترین جوانان این کشورند . جوانانی غیور و با ایمان که هیچ لکه ای به آنها نمی چسپد . "

( مجاهدین خلق ایران ۲۶ فروردین ۵۸ )

رژیم سلطنت درهم شکسته شده بود ، اما جامعه هنوز محتوای نوینی کسب نکرده بود . حاکمیت جدید قرآنها را بر روی سر نیزه کرده بود و کهنه ترین و ارتجاعی ترین اشکال سرکوب را برای مهار انقلاب به کار می گرفت . انقلاب در تلاطم سخت و سهمگین خود به پیش می رفت و هر روز بر عمق و وسعت خود می افزود . کارگران انقلابی و توده های زحمتکش خلق سینه به سینه و رو در روی ضد انقلاب حاکم که با ارتش بازسازی شده و سپاه پاسداران اسلامش به سرکوب خونین انقلاب " همت " گماشته بود ، قهرمانانه ایستاده بودند و انقلاب را به جلو می کشیدند . مجاهد در شرایطی که مبارزه طبقاتی در شدیدترین مرحله خود قرار داشت ، تمامی هم خود را به کار گرفته بود تا خود را در دستگاه خلافت خمینی جایگزین کند . مجاهد هر چه که در پایین منفعل و بی تفاوت مانده بود ، بر عکس در بالا به فکر بند و بست نفوذ در " معرکه " ولایت فقیه خمینی بود مجاهد برای حصول به این مقصود علناً به خمینی که در اوائل این مرحله به مقام امامت مجاهدین نیز فائق آمده بود نوشت :

"پدر بزرگوار آیا انقلاب ما که شما در مقام رهبری آن قرار دارید ، نمی خواهد هیچ تعبیری در وضعیت و کیفیت فعالیت مجاهدین خلق به همراه داشته باشد ؟ ... پدر گرامی اگر چنین نیست پس چرا هنوز هم مثل گذشته ... افراد و هواداران ما را از بسیاری دستگاهها به انواع بهانه ها اخراج می کنید ؟ آیا مسئولین این برخوردها ، ما را همچون گذشته با تمام و کمال و در بنیاد و اصول با نظام موجود در تعارض یافته اند ؟ "

( " نامه سرگشاده به حضرت آیت الله العظمی امام خمینی

مجاهدین خلق ایران " - ۱۵ تیر ماه ۱۳۵۸ )

اما واقعیت این بود که مجاهد در این دوره هنوز در تعارض عملی و نظری با اصول و نظام مورد پذیرش خمینی قرار داشت .

مجاهد به مثابه نماینده خرده بورژوازی ایران هنوز از یک سو رمز کشور داری سرمایه داری را فرانگرفته بود و راز ارتش سرکوبگر بورژوازی که در واقع نقش اصلی و اساسی را در بازسازی و حفظ و حراست این نظام به عهد داشت ، در نیافته بود . مجاهد در شرایطی که ارتش

مهمترین ابزار اعمال قدرت و عامل سرکوب خلقهای قهرمان ایران یعنی خلق ترکمن و کردستان بود ، با تبلیغات علیه ارتش ، در دستگاه سرکوب بورژوازی که اخلاص می کرد و با جدیت اش برای نابودی و انحلال ارتش ، پیش پای خود و در راه نزدیکی به جمهوری اسلامی سنگ می انداخت .

مجاهد از سوی دیگر از نظر ایدئولوژیک نیز هنوز از برداشتهای شرک آلود تطهیر نشده بود و وفاداری خود را به اسلام اثبات نکرده بود .

مجاهد علیرغم آنکه در تمامی دوران تب و تاب انقلاب ، " فرصت " را غنیمت را شمرده بود تا شک بین توحید و نبوت را راست و ریست کند و تبیین جهان اش را با دیدگاه خمینی به هم نزدیک سازد ، اما هرگز موفق نشد دامن خود را از معصیتی که مرتکب شده بود برهاند . مجاهد برای نزدیکی به خمینی حتی ابئی نداشت از اینکه به بنیادهای گذشته خود تردید کند و مرزبندی مابین " اسلام راستین و اسلام شرک آلود " خود را بشناسد . مجاهد در آغاز حیات بر خلاف دستور خداوند ، دانه گندم را از بهشت چیده بود و " ملعنت خدا را دامنگیر " خود ساخته بود .

بیان طبقاتی این معصیت برای خمینی ، نزدیکی مجاهدین را به سوسیالیسم و دوری آنها را از سرمایه داری اثبات می کرد . مجاهد علیرغم پشت پا زدن به گذشته خود هنوز نتوانسته بود اعتماد سرمایه داری را به خود جلب کند . با اینکه جمهوری اسلامی خمینی مطلوب مجاهدین بود ، اما جمهوری خمینی ، مجاهدین را مطلوب خود نمی دانست .

همان قدر که مجاهد نیازمند حمایت خمینی بود تا خود را در " معرکه " جمهوری اسلامی وارد کند ، خمینی نیز برای جلب حمایت سرمایه داری و امپریالیسم به دوری از مجاهدین نیاز داشت . به همین دلیل مجاهد در دستگاه ولی فقیه در پس معرکه باقی ماند و نمی توانست هم باقی نماند . مجاهد که از نزدیکی به جناح خمینی کاملاً قطع امید کرده بود ، در همان نامه برای آخرین بار به خمینی هشدار داد :

" پدر بزرگوار ! آیا در این صورت تاریخ و اجتماع سرانجام چه قضاوتی خواهد داشت و آیا در تواریخ نخواهند نوشت که تا وقتی مبارزه با رژیم طاغوتی و اسرت و شکنجه و شهادت در میان بود مجاهدین همه جا عزیز و گرامی بودند ولی به هنگام استقرار جمهوری اسلامی در پس معرکه ؟ "

( همان نامه مجاهدین خلق ۱۵ تیر ماه ۱۳۵۸ )

همراه با اوج گیری تضادهای درونی حاکمیت که بر سر چگونگی سرکوب جنبش توده ای و بویژه جنبش انقلابی خلق کرد ، بین دارودسته خمینی و دولت موقت بازرگان شکل آشکاری به خود گرفت ، مجاهدین نیز دریافت که با قدرت یابی هرچه بیشتر زعیم عالیقدرشان امام خمینی ، موفقیت خود را هرچه بیشتر در خطر می بینند . مجاهد برایش روشن شده بود که در جمهوری اسلامی به رهبری خمینی و حزب جمهوری اسلامی ، جایی برایش باقی نخواهد ماند . انتخابات مجلس خبرگان و جاگذاشتن مجاهدین پشت معرکه قانون مجاس ، هرگونه امیدی را در دل مجاهدین به یاس تبدیل کرده بود .

مجاهد به تدریج و با احتیاط ، شعارهای " ضد انحصارطلبی " و " سلام بر آزادی " را در بیانیه های خود وارد کرد ، نامه های گله آمیز به خمینی را در دستور کار خود گذاشت و حمایت خود را از دولت بازرگان در مقابل جریان به قول خود راستگرا و ارتجاعی علنی ساخت . مجاهد گلایه می کرد :

" در حالیکه فرمیسم و سازشکاری با مضامین ارتجاعی شان تلاش دارند که انقلاب و دستاوردهای انقلابی را بی اثر ساخته و انقلابیون را به ترک صحنه وادار کنند ... راستگرایان و مرتجعین ترجیح می دهند که عنصر موحد مجاهد دم فروبندد و صحنه را به تمام و کمال برایشان خالی گذارد . "

( توضیح مجاهدین خلق ایران در باره شرکت در انتخابات

مجلس بررسی قانون اساسی ۳۱ تیرماه ۱۳۵۸ )

مجاد همچنین در جای دیگری می گوید :

" از آنجا که تفاوت دولت حاضر با نظام گذشته نیازی به تشریح ندارد ، ما خود را موظف می دانیم به جنبه های وحدت ضد امپریالیستی خود هرچه بیشتر تاکید نموده و در این رابطه تا آنجا که امکان داشته باشد موضع فعال و مثبت بگیریم ... "

" ما همچنین ضمن محکوم کردن هرگونه ایجاد نا آرامی و اغتشاش و هر گونه حمله و هجوم به آزادیهای سیاسی و هر گونه تضعیف دولت از این طریق ، به کسانی که به چنین اعمال و حرکاتی دست می زنند ، اعلام می کنیم که اگر خود ضد انقلاب نباشند این قبیل اعمالش در خدمت ضد انقلاب است "

( مجاهدین خلق ایران ۲۳ مرداد ماه ۱۳۵۸ )

توهومات توده ها نسبت به رژیم خمینی با تعمیق انقلاب به سرعت فرو می رفت و جای خود را

به آگاهی عمومی نسبت به سیاست های ارتجاعی جمهوری اسلامی می سپرد . ارتجاع به مظهر تمام عیار حکومت تبدیل شده بود و سیمای واقعی رژیم را تمام و کمال تصویر می کرد .

دولت موقت هنوز ساقط نشده بود که مجاهدین شعار مجرد " علیه ارتجاع " را به شعار اصلی خود مبدل ساخت . ارتجاع بدون مفهوم طبقاتی آن!

مجاهددر این مرحله همانقدر از آزادی دم می زد که علیه ارتجاع مخالفت می ورزید . تمایلات طبقاتی خرده بورژوازی با دیگر جایگاه سیاسی خود رایافت . مجاهد بار دیگر به سیاست های عملی خود دست پیدا کرد .

شعار مجرد " علیه ستمگری آریامهری" جای خود را به شعار مجرد"علیه ارتجاع"سپرد . اگر از زمان سقوط دولت بازرگان یعنی مرحله دست یابی به شعار " ارتجاع " برای مجاهد یک دوران فترت ، سر در گمی و انفعال بود ، این مرحله بار دیگر فعالیت های او را تشدید کرد و به اقدامات مجاهدین سمت روشنی بخشید . اما ارتجاع مجرد و عاری از محتوای طبقاتی مجاهد به همین جا خلاصه نمی شد . طیف وسیعی از اقشار مرفه خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال ایران نیز ارتجاع ولایت فقیه را در تعارض با منافع خود می دید و برای خارج کردن آن از صحنه قدرت تلاش می نمود .

مجاهد با طرح کلی شعار " علیه ارتجاع"نزدیکی خود را با این بخش تصحیح و تصریح کرد . همزمان با انشعاب در سازمان چریک های فدائی خلق ایران و در غلطیدن رهبری اکثریت به سیاست های خائنانه و اپورتونیستی که بخشی از نیروی پرولیتری و تشکیلات کارگری را به انحراف کشید ، خلأ موقت در رهبری پرولتری جنبش ، طیف دیگری از نیروهای خرده بورژوازی رادیکال وحتى بخشی از توده های کارگر توهم زده را حول شعار" مرگ بر ارتجاع " مجاهدبه سوی خود کشید . بار دیگر به یک نیروی پر شعار و با وسعت توده ای کم و بیش قابل ملاحظه ای تبدیل شد . در عین حال که هم شعار " ضد ارتجاع " و هم شعار آزادی خواهی آن ، هیچکدام جز مضمون کاملاً بورژوائی ، حامل هیچ پیام دیگری نبود .

آنچه که مجاهدین در این مرحله به آن گرویده بودند ، لیبرالیسم بورژوائی مبتدلی بود که سلب حقوق دمکراتیک از توده های کارگر و زحمتکش شرط اساسی آن به حساب می آمد . مجاهد پرچمدار آزادی بورژوائی شده بود که زیر شعار " ارتجاع دشمن تاکتیکی ماست و بورژوازی خصم استراتژیک " سیمای واقعی خود را پنهان می کرد .

برای مجاهد ارتجاع نه سرمایه داری به مثابه عامل اصلی فقر و سیه روزی توده ها ، بلکه مترسک موهومی مد نظر بود که یکبار در شکل و شمایل سلطنت و باردیگر در کالبد خمینی و ولایت فقیه او جان گرفته بود . سعادت مجاهد برای مبارزه با این هیولا ، باید هم خود را به سلک الهه سعادت و منجی عالم معرفی میکرد.

۲- فاصله گرفتن از آرمانهای قدیمی

و گرایش به سوی لیبرالیسم بورژوازی !

در بحث قبل گفتیم مجاهدین خلق هنگامی از مصالحه جوئی با دارو دسته خمینی مایوس شدند ، که ارتجاع هار سرکوب دستاوردهای انقلاب مردم را در تمامی وجوه به نمایش گذاشته بود و توهمات توده ای نسبت به آن بشدت فرو می ریخت . همزمان انشعاب خائنین اکثریتی نیز ، رهبری طبقه کارگر را موقتاً از توازن قوای سیاسی جامعه خارج کرده بود . مجاهدین در شرایط ضعف رهبری طبقه کارگر و در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی که به زعم او سودای استقرار نظام ما قبل سرمایه داری را داشت ، به دمکراسی بورژوازی چسپید و شعار مبارزه علیه ارتجاع مجرد را به شعار اصلی خود تبدیل کرد . گفتیم مجاهدین در این شرایط طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی را که آگاهانه به سوی این شعار روی آورده بودند ، حول پرچم به اصطلاح آزادیخواهی خود متشکل کرد .

اما واقعیت این بود که رشد سرمایه داری ایران در اواخر سلطنت پهلوی نه جایی برای آرمانخواهی ملی گرایانه لیبرالیسمک بورژوائی باقی می گذاشت ، نه مکانی برای عقب گشت خمینی و نه فرصتی برای تقدس جوئی مجاهدین از نا کجا آباد خویش ه که همانا جامعه بی طبقه توحیدی بود . نظام سرمایه داری پیشرفته و اقتصاد وابسته ، در عین حال که منافع اقشار خرده بورژوازی رادیکال جامعه را به طبقه کارگر نزدیک می کرد ، اختلافات کاذب بین این فرزندان سه قلوای اسلام را می شکست و هر سه آنها را به یک سو و فقط به یک سو می کشید . به سوی استحکام ، تقویت و پاسداری از نظم تمام عیار سرمایه داری ! اینک قدرت در دست کدامیک از این سه قرار می گرفت ، دو برادر دیگر را به هم نزدیک می کرد .

مجاهد وقتی از مصالحت با خمینی نا امید شد ، به مشارکت با بورژوازی لیبرال روگرد . تمامی تلاش مجاهد در این دوره این بود که در چارچوب جمهوری اسلامی خمینی به کمک لیبرالها جبهه مخالفی را علیه به اصطلاح " انحصار طلبان " بگشاید .

بیانیه مسعود رجوی کاندیدای مجاهدین در انتخابات ریاست جمهوری ، در عین حال که برنامه ۱۲ ماده ای رادیکالی را پشتوانه معاملات سیاسی خود داشت ، اعتقاد عمیق رهبری مجاهدین را به نظام مطلوب خود آشکار می نمود . تناقض برنامه ۱۲ ماده ای ریاست جمهوری مجاهدین و ساختمان جمهوری اسلامی در این بود که مجاهد می خواست نقش بنیادین را در انقلاب ایران بازی کند و همه طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی را زیر پرچم جمهوری اسلامی گرد بیاورد و خانواده اسلام را با هم آشتی دهد ، همان کاری که بنی صدر هم از سوی دیگر در تلاش آن بود .

مسعود رجوی در این بیانیه می گوید :

" به این نتیجه رسیدیم که قانوناً هیچ معنی برای کاندیداتوری من وجود ندارد . بنا بر این دیگر هیچ موجبی وجود نداشت که از شرکت فعال در ساختمان جمهوری اسلامی دریغ ورزیده و موجبات تفاهم و نزدیکی گروه های و مناطق وسیعی از کشور را تحت پرچم جمهوری اسلامی فراهم نکنیم .

به عبارت دیگر ما به این نتیجه رسیدیم که خانواده یکپارچه جمهوری اسلامی ، نمی خواهد ما و میلیونها هموطن شرافتمند دیگری را که از ما حمایت می کنند طرد نموده و از این حیث رنجشی میان طبقات و اقشار گوناگون مردم ایجاد نماید ، بخصوص که همه ما به

جمهوری اسلامی رای داده و من نیز به مثابه مجاهدی ناچیز ، آزمایش مکتبی و عمل خود را در اعتقاد به اسلام انقلابی راستین سالیان دراز پس داده ام . "

( مسعود رجوی - ۲۵ دیماه ۱۳۵۸ )

مسعود رجوی درست می گفت . در حقیقت گره کار مجاهدین هم در پس دادن همین تجربه بود ، چراکه اسلام ماهیت واقعی خود را نه در طول سالیان دراز بلکه فقط در یکسال حاکمیت جمهوری اسلامی ، کاملاً و بطور وضوح عریان کرده بود . و انقلاب از سوی دیگر تقسیم بندی طبقاتی را بدانجا رسانده بود که دیگر هر گونه در هم آمیزی طبقاتی جز یک مشت آرزوی عبث و بیهوده به حساب نمی آمد . مجاهد هنوز در تخیلات واهی خود سیر می کرد .

مجاهد هنوز در فکر این بود که تابوت سرمایه داری را با تابوی " امام " از زمین بلند کند . رجوی در ادامه بیانیه های انتخابات ریاست جمهوری می افزود :

" متاسفم که عده ای ماجرای نامزدی ما را بد تعبیر کرده اند ، آیا این ایام اسلامی ، موعد تفرقه و فصلند ؟ یا معیارپیوند و وصل ؟ ...

کاندیداتوری من از دید خود ما اقدامی بود اساساً به منظور تفاهم و وحدت هرچه بیشتر میان اقشار مختلف مردم بر گردد امام ! "

( مسعود رجوی ۲۵ و ۳۰ دیماه ۱۳۵۸ )

اینکه اعتقاد مجاهدین به برنامه ۱۲ ماده ای بیشتر بود یا به جمهوری اسلامی خمینی ، در ادامه همین سخنان مشخص می گردد .

او ادامه میدهد :

" سازمان و منجمله خودم با اعتقاد به جمهوری اسلامی و دادن رای مثبت به آن ، صادقانه و در چارچوب همان قانون ، اعلام آمادگی کرده بودیم . اعتقادی نه تنها لفضی وجه بسا مجازی ، بلکه اعتقادی خونین با آزمایشاتی بسیار در قعر آن سالهای تیره و تار ! "

( مسعود رجوی همان بیانیه )

مجاهد نه تنها وضعیت خود ، که جایگاه بورژوازی را هم در " پیوند و وصل " بر گرد " امام " مشخص کرده بود . رجوی همزمان با اعلام طرح ۱۲ ماده ای مجاهد برای انتخابات ریاست جمهوری و در شرایطی که کردستان انقلابی زیر فانتوم های ارتش جمهوری اسلامی می سوخت و یورش به شوراهای انقلابی دهقانی ترکمن صحرا تدارک دیده می شد می گفت :

" هم چنانکه از نخستین روز نامزدی ریاست جمهوری بارها اعلام شده بود ، برنامه و کاندیدائی را مورد توجه قرار داده بودیم که بتواند حتی المقدور به جدائی ها و تفرقه ها پایان بخشد و تمامیت ارضی و استقلال و یکپارچگی کشور را از هر تهدیدی مصون بدارد . "

( مجاهدین خلق ایران ۲ بهمن ماه ۱۳۵۸ )

وقتی بنی صدر به بالاترین مقام در ریاست جمهوری اسلامی رانده شد ، برای مجاهدین دیگر هیچ گونه تردیدی باقی نمانده بود که متحد واقعی خود را برای چسپیدن به قدرت یافته است . مجاهد در اولین پیام خود به بنی صدر نوشت :

" آقای رئیس جمهور بنی صدر

شما می توانید با اختیارات خود از موضع ریاست جمهوری و ریاست شورای انقلاب همه تغییرات لازم را عملی سازید ، شما با انواع بی صداقتی ها و غرض ورزیهای گردانندگان شناخته شده و ناشناخته آن آشنا هستید ، ما تقاضا می کنیم چنانچه میسر باشد مسئولیت امر انتخابات را در تمامیت آن ، شخص رئیس جمهور بر عهده بگیرند . اساساً آرامش به پیش بینی ها ، چاره جوئی ها و اقدامات و کنترل قاطع شخص ریاست جمهوری بستگی دارد . "

( ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۸ )

مجاهد که چند روز پیش از این نیز خط خود را از انحصارطلبان کاملاً تفکیک کرده بود ، از تضعیف بنی صدر همانقدر نگرانی داشت که از بی اختیار کردن بازرگان به خشم می آمد . مجاهد چنین می گفت :

" در آستانه انتخابات مجلس شورای ملی زمزمه هائی از جانب برخی انحصارطلبان مبنی بر محروم کردن کسانی که به قانون اساسی رای مثبت نداده اند به گوش میرسد . انحصارطلبانی که به علت تضعیف و متزلزل شدن پایگاههایشان در بین مردم ، میخواهند با جلوگیری از شرکت نیروهای انقلابی و مردمی در غیاب آنها کرسی های مجلس را به تصلح انحصاری خود در آورند .

سازمان مجاهدین خلق ایران ضمن محکوم کردن این طرز عمل انحصارطلبانه که میخواهد هم رئیس جمهور را فلج نموده و هم با ایجاد دوئیت و دوگانگی بر خلاف همه سفارشهای امام خمینی ، امور کشور را در آینده نیز دچار اخلاص سازند ... "

( مجاهدین خلق ایران ۱۱ بهمن ۱۳۵۸ )

مجاهد در درک از سرشت بنی صدر اشتباه نکرده بود ، اشتباه مجاهد در ضعف ادراک از



رسالت تاریخی بورژوازی ایران بوزد .

مجاهد در وجود بنی صدر به مثابه نماینده بورژوازی لیبرال ایران تحقق شعارهایی را جستجو می کرد که خود بنی صدر در کذب و توخالی بودن آن تردید نداشت .

منافع طبقاتی خرده بورژوازی محافظه کار نمی توانست و نمی خواست ، تغییر و تحولات اجتماعی را خارج از چارچوب های بورژوائی آن جستجو کند . مجاهد رسالت بازگشت به عقب انقلاب را در جامعه ایده آل خود ، بدون ستمگری آریامهری و بدون حضور استعمار ، از بورژوازی ایران طلب می کرد . چیزی که بورژوازی لیبرال ایران حتی به ذهن خود راه نمی داد .

مجاهد از بنی صدر و دولت بورژوائی او می خواست که آزادیهای منکوب شده توسط انحصارطلبان را به جامعه بازگرداند و حقوق دمکراتیک توده ها را به رسمیت بشناسد . مجاهد از بورژوازی لیبرال ایران می خواست که با امپریالیسم آمریکا قطع رابطه کند ، ارتش را منحل نماید و اگر نه یک جامعه بی طبقه توحیدی ، حد اقل چیزی معتدل تر از نظام سلطنتی و به اصطلاح فقهاتی را زیر شعار " نه شاه و نه امپریالیسم " متحقق سازد .

مجاهد در ازای این گشاده دستی بورژوازی ، تمامی آرای خود را یکجا به حساب بنی صدر ریخته بود . مجاهد در خیال این سراب چندان هم از تحمیق خود ناخرسند نبود . هم از این رو در فواصل این دوران به شعار انحلال ارتش مردمی پایبند باقی نماند و به تدریج از آن دست شست و رهبری ملیشایی مجاهد را به عهده ارتش و سپاه گذاشت . علی اصغر حاج سید جوادی نماینده کهنه کار را در رأس هیئت اجرایی برگزینی نامزد های نمایندگی مجلس شورای ملی خود قرار داد .

ریش و قیچی را به دست امثال لاهیجانیها سپرد و از ذکر کاندیداهای سازمان فدائی در لیست نامزدهای انتخاباتی خود سرباز زد ، با این توجیه که در درون تشکیلات ۶ رای را برای آنها باقی می گذارد ، چیزی که هرگز متحقق نشد .

مجاهد هم چنین با تمسک به نظام خواهی ، نشریه مجاهد را تعطیل کرد و تربیون افشاگری را درست به عهده بنی صدر گذاشت چراکه وقتی رئیس جمهوری از وجود چند کانون شکنجه سخن می گفت و روزنامه های " انقلاب اسلامی " و " میزان " از ضرورت آزادی بیان و قلم دم می زدند ، دیگر نه ضرورتی و نه رسالتی برای چک و چانه زدن مجاهدین با انحصارطلبان باقی نماند .

اما عقب نشینی مجاهد در این دوره فقط در محدوده شعار، تجلی پیدا نمی کرد . مجاهد در عرصه عمل نیز رسالت خاصی برای حضور فعال خود نمی دید. مجاهد که قبلاً می گفت :

" کنارد گیری کاندیداهای ما از مبارزه انتخاباتی و شرکت نکردن ما و هوداران ما در انتخابات ریاست جمهوری به مثابه هیچگونه تاخیر در تلاش روز افزون به خاطر تحقق برنامه مانست . لذا مبارزه ما به خاطر نفی امپریالیزم ، تامین آزادی ها ، استقرار شوراها و برخورداری زنان ، ملیتها و اقلیتهای مختلف از حقوق و اجتماعی \_ سیاسی متساوی و احراز حقوق حقه کارگر و دهقانان و سایر اقشار محروم با پشت گرمی مضاعف هم چنان ادامه خواهد یافت ...

پس نه تنها جای هیچ رنجیدگی و انفعال نیست ، بلکه ما با شوری دو چندان بازهم به پشت گرمی خلق قهرمان ایران در مسیر آنها تلاش خواهیم نمود . "

( مجاهدین خلق ایران ۲ بهمن ۱۳۵۸ )

اما ، وقتی در جریان دانشگاه پای عمل به میان آمد ، مجاهد انفعال را به ازج خود رساند . درهای انجمن دانشجویان مسلمان یعنی سازمان دانشجویی مجاهدین پیشا پیش بسته شد و مجاهد سریعاً تشکیلات خود را از دانشگاههای ایران بیرون کشید و طی اطلاعیه های بلند بالائی نزدیکی کامل و بدون شبهه با جمهوری اسلامی بنی صدر را ، به نمایش گذاشت . مجاهد در این اطلاعیه ها نوشت :

" بپا کردن آشوب و هرج و مرج و جنجال در محیط های آموزشی ، نهایتاً آب به آسیاب دشمن ( یعنی امپریالیستها ) می ریزد و با روح پیام " امام خمینی " مبنی بر استوار گردیدن نهادهای قانونی کشور در سال جدید نیز ممتناقض است .

نا بر این اگر کسی قصد فتنه جوئی نداشته و صرفاً چنانکه گاه گنه می شود ، ابرسازی انقلابی آموزش کشور را اراده کرده است ، می تواند به خوبی آنرا از طریق معقول و منطقی به پیش براند .

علیهذا مجاهدین خلق ایران از رئیس جمهوری و شورایانقلاب خواستارند تا به فوریت با مشخص نمودن مواضع و مسئولیت های قاطع خود در قبال حوادث جاری دانشگاهها ، هرگونهاخلال گری را محکوم کرده و به آن خاتمه دهند . "

( مجاهدین ایران ۲۸ فروردین ۵۹ )

مجاهد در اطلاعیه دیگری می نویسد :

" بی تردید افزایش تشنج و درگیری داخلی جز به سود دشمنان اصلی خلق ما یعنی همان امپریالیستهای جهانخوار آمریکائی نبوده و نیست . بنا بر این ما هرگونه اقدام هرج و مرج طلبانه و ماجراجویانه را هم در هر کجای کشور محکوم می کنیم ، با اقداماتی که در این شرایط به رغم ضدیت های ظاهری با محدود کردن آزادی ها ، جز به هر چه محدود تر نمودن آنها نمی انجامد . "

( مجاهدین خلق ایران ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ )

مجاهد دیدگاههای تئوریک دفاع از بورژوازی را نیز از تبیین جهان اسلامی خود بیرون کشید و با چنگ انداختن به یک سری توهمات من در آوردی ، سعی در پنهان داشتن اهداف بورژوا منشانه خود کرد . مجاهد می گفت :

" ما ارتجاع را جاده صاف کن امپریالیسم می دانیم . به عبارت دیگر تقدم موضعی مبارزه ضد ارتجاعی ما بعد از قیام ، که در یک کلام در طلب کردن دموکراسی انقلابی خلاصه می شود ، به اعتبار مضمون دقیقاً ضد امپریالیستی آن است . این مطلب خط فاصله بسیار روشنی ، میان خطوط ما و موضعگیری های سرمایه داری لیبرال ترسیم نموده و هرگز مرزهایمان را با آنها مخدوش نمی سازد . به عبارت دیگر بازهم روشتر خطوطو موضعگیریهای سازمان با مخالفتهای لیبرالی از اساس متفاوت است . ایده آل آنها یک نظام سرمایه داری است . حال آنکه آرمان مانفی هرگونه استثمار انسان از انسان و استقرار یگانگی و توحید اجتماعی است . "

( مجاهدین خلق ایران ۲۳ بهمن ۱۳۵۸ )

مرزبندی از این " دقیقتر " نمی شد ! تعبیر استراتژیک تاکتیکی مجاهدین ، از شعار " ارتجاع جاده صاف کن امپریالیسم است . " چنین از کار در آمد که مجاهد اعلام کرد ، بورژوازی متحد تاکتیکی و دشمن استراتژیک ماست و ارتجاع دشمن تاکتیکی !

مجاهد عزم کرده بود با بورژوازی این متحد تاکتیکی خود ، و با اتکا به ارتش حاضر و آماده اش، نخست ارتجاع را از پا در بیاورد و سپس به دشمن استراتژیک پردازد .

با این تعبیر ارتجاع جاده صاف کن امپریالیسم تلقی می شد و بورژوازی جاده صاف کن مجاهدین ! مبدع اصلی این تزه های مشعشعانه ، اندیشمندان بورژوائی مارکسیست نمائی هستند که امروز نیز در دولت در تبعید مجتهد ، وزارت و وکالت " دموکراسی بورژوائی " جمهوری اسلامی مجاهدین را یدک می کشند .

نقطه عزیمت همگی این دار و دسته ها ، وجه تسمیه تراشیدن انقلابات بورژوائی قرن نوزدهم اروپا با وضعیت کنونی ایران است .

اما از این ابداعات بورژوائی که بگذریم ، نقطه وحدت این گرایشات را باید همانا در مزدویت همگی آنها به خود بورژوازی جستجو کرد . محصول تبعی همه این گرایشات قربانی شدن استراتژی کاذب در تاکتیکهای حقیقی بود ، که جایگاه خود را در اتحاد آنها حول میثاق بنی صدر به منصفه ظهور رسانید . مجاهد با پذیرش تمام و کمال این برنامه ، از همگی آرزوهای پیشین دست شست و خود را از شر بسیاری التقاطی گریهای سرگیجه آور خلاص کرد .

مجاهد برنامه بورژوا \_ رفرمیستی بنی صدر را به مثابه برنامه نهائی و استراتژیک ، پیش روی خود گذاشت .

۳ - چرخش نهائی مجاهدین به سوی لیبرالیسم

و بازتاب این سیاست در حرکت عملی آن !

گفتیم مجاهد وقتی نتوانست خود را به سوی معرکه جمهوری اسلامی خمینی بکشد ، تلاش خود را روی آن گذاشت که بساط جمهوری اسلامی را به سوی خود بگشد ! مجاهد برای نجات جمهوری اسلامی و اسلام از دست به اصطلاح " دجلان ارتجاع " که با حماقتهایشان جامعه را به سوی پرتگاه " کمونیسم " و نابودی بنیادهای نظم سرمایه داری سوق میدادند ، چاره ای ندید جز آنکه برای بقا بورژوازی ، شربت شهادت بنوشد و خود را قربانی آرمانها و اهداف آن نماید . میثاق بنی صدر جام شوکران بورژوازی بود که مجاهد لاجرعه سرکشید و به همه روپاهای دیرینه خود پایان داد .

میثاق ، سند محکومیت انقلاب بود که بنیادهای ارتجاعي جامعه یعنی ارتش ، جمهوری اسلام سه رکن اصلی آنرا تشکیل می داد .

در شرایطی که کارگران و توده های زحمتکش جامعه در یکاعتلاً نوین می رفتند تا با کلیت رژیم جمهوری اسلامی تسویه حساب کنند ، مجاهد هستی خود را گذاشته بود ، تا فقط قدرت " ولی فقیه " خمینی را در هم شکنند ! مجاهد تمامی تلاش خود را به کار گرفته بود تا نظام پوسیده سرمایه داری را از تعرض انقلاب نجات دهد و ارتش و بوروکراسی عریض و طویل آنرا حراست کند . مجاهد ، با شیوه بلانکیستی و توطئه گرانه کسب قدرت و تحمیل قیام پیش از وقت ، راه انقلاب توده ها را سد می کرد تا قیمومت خود را اثبات کند دولت موقت در تبعید ، شکل علنی و حاضر برای این توطئه بود .

مجاهد از ترس اینکه سرمایه داری و امپریالیسم به شیوه آریامهری بر جامعه مسلط شود ، پیشاپیش با سرمایه داری و امپریالیسم از در دوستی در آمده بود ، تا حب و حیای این دوستی از " سلطهگری " و " استیلاجویی " امپریالیستها مانع شود . وثیقه مادی این تعهد اخلاقی ، در چارچوب برنامه ای بود که می باید هرگونه شک و شبهه امپریالیستها را از تمایلات رادیکال مجاهدین به تغییر و تحولات عمیق اجتماعی زایل می ساخت و خیالشان را از سوی

یک ائتلاف بورژوا - لیبرال ، معتدل و معقول ، راحت می نمود .  
مجاهد با پذیرش میثاق بنی صدر ، میثاق خود را با بورژوازی محکم می کرد . همچنانکه  
تعهد خود را از آغاز افشار رادیکال خرده بورژوازی مطلقاً می برید.  
اسلام مجاهد و تلفیق آن با جمهوری مطلوب او ، تناقضات برنامه ای مجاهد را حل کرده بود .  
استراتژی مجاهد به تبعیت از اینولوژی مذهبی ، پاسخ بورژوائی خود را می گرفت . برطرف  
نمودن الحاد مذهبی و رفع دیدگاههای شرک آلود ، معاد زمینی پیشین مجاهد را در بهشت  
آسمانی زنده می کرد . اعتقاد به اجراخروی از عذاب و مصیبدنیوی می کاست و امید به  
آخرت ، رنج استثمار و فقر و مذلت را تحمل پذیر می نمود . کارگران ، دهقانان و توده های  
فقیر و به اصطلاح مستضعف جامعه به قیمت غنیمت جاودانگی بهشت ، چرا که تالعات فانی  
دنیا را به جان و دل نخرند ؟

آنچه که مجاهد بمشابه محو و نابودی استثمار انسان از انسان نویدش را می داد ، به یک ایده  
آسمانی تبدیل شد و تقدس مالکیت و مذهب به شعار زمینی ! در " جمهوری دمکراتیک اسلامی  
" مجاهد " همگی مضامین جامعه ارتجاعی کهنه عیناً بازسازی شده بود : بنی صدر حافظ  
جمهوریت ؛ مجاهد ولی فقیه و پاسدار اسلام ، و نیز دمکراسی اهدائی بورژوائی ، که واسط  
زمین و آسمان را بازی می کرد ! همانطور که قبلاً نیز گفتیم انتشار میثاق و به دنبال آن  
ائتلاف مجاهدین حول این برنامه و وظائف دولت موقت ساخته و پرداخته این ائتلاف ، باری  
بسیاری کسان این تصور را پیش آورده بود که گویا مجاهد یک شبه زیر و رو شده است .

اما نگاهی کوتاه به اولین برنامه بعد از آغاز حیات دوباره مجاهدین که در جریان  
رفراندوم جمهوری اسلامی و در نخستین روزهای بعد از سرنگونی رژیم پهلوی انتشار یافت ، به  
خوبی آشکار می سازد که میثاق و به ویژه برنامه دولت موقت آنها با برنامه پیشین مجاهد  
حاوی هیچ اختلاف اساسی نبوده است . بلکه تفاوت ، عمدتاً در تحول نهائی و شکل انسجام  
یافته تری از لیبرالیسم خام و مغشوش مجاهدین در روزهای آغازین حیات دوباره آن است .

به منظور درک تحولات تدریجی و تکامل تاریخی لیبرالیسم منسجم امروز مجاهدین ، لازم است  
به طرح حام برنامه اولیه مجاهدین در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی در شور و شوق فریب  
توده ها با رفراندوم خود بود ، باز گردیم . برنامه ای که مجاهد به تقلید کور کورانه از  
کمونیستها ، آن را برنامه حد اقل خود نامگذاری کرده بود . این مقایسه روشن می سازد که  
چرا این برنامه ، نه برنامه حد اقل بلکه مطالبات نهائی مجاهدین بود ، و چگونه این برنامه

باصطلاح "حداقل" در عمل و در طول یک دوران حاد و پر تلاطم مبارزه طبقاتی، برنامه حداکثر و مطالبات نهائی مجاهدین از کار در آمد!

آنچه در مقایسه این دو برنامه بسیار چشمگیر است، تضعیف و تحلیل رفتن کامل رادیکالیسم و تکمیل واضح لیبرالیسم حتی در خطوط حاشیه ای آن است. برنامه دو مسییر متفاوت را طی می کند: رادیکالیسمی که خود را در پیشانی، عدم انسجام و به شکل برنامه حداقل آشکار می سازد، با تبدیل کامل به برنامه نهائی، حشو و زوائد خرده بورژوائی خود را در شکل نیز از دست می دهد و به لیبرالیسم تمام عیار تکامل می یابد.

مجاهدین خلق در نخستین روزهای بعد از سرنگونی رژیم پهلوی به تئوریزه کردن "انتظارات مرحله ای" خود از جمهوری اسلامی پرداختند و تلاش کردند برنامه ای برای حرکت و بهتر است بگوئیم جمهوری اسلامی مطلوب و مورد انتظار خود، دست و پا کنند. مجاهد در تدوین این به اصطلاح برنامه حداقل که در واقع همان برنامه نهائی او بود، تخیلات واهی خود پیرامون جامعه بی طبقه توحیدی را عملاً بوسید و کنار گذاشت. برنامه ای که نه در تعارض با "میثاق"، بلکه کاملاً در انطباق با آن بود و در میثاق، تکامل و انسجام درونی خود را می یافت.

مجاهدین در ارائه برنامه به اصطلاح حداقل خود در اواخر اسفند ماه ۱۳۵۷، عملاً برنامه بورژوازی را با تخیلات مبهم و برحوردهای دو پهلوی خود به روی کاغذ آوردند و در آن از مبارزه علیه امپریالیسم و "نفی همه جانبه آثار سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم آمریکا" دم زدند. آنها در این برنامه حتی شعار "خلع ید از سرمایه داری وابسته" را تکرار کردند و در صدر برنامه خود نوشتند:

"۱ - خلع ید از سرمایه داری وابسته که به طور توأمان اسباب سیه روزی هم کارگر و هم سرمایه داری ملی را فراهم کرده است".

اینگونه برخورد به امپریالیسم و وابستگی و تعبیر مجاهدین از آن که نباید موجب رهائی هم کارگران و هم سرمایه داران به اصطلاح ملی گردد، همان درک از استثمار کهن و دقیقاً بیانگر مضمون اصلی برخورد آنها با تمامی مسائلی است که در طول حیات مجاهد تحت عنوان مبارزه ضد استعماری، در استراتژی و تاکتیک آن مطرح می شود.

با درکی که مجاهد از استراتژیو تاکتیک خود ارائه می داد، مسلماً با کنار هم گذاشتن رهائی سرمایه دار و کارگرمی بایست در مرحله نخست، رهائی سرمایه دار آنها نوع ملی آنها

متحقق سازد ، تا رهائی کارگر در جامعه بی طبقه‌توحیدی او قابل حصول گردد !! برنامه باصطلاح حداقل مجاهدین بیان غلبه این گرایش و تسلط تدریجی آن در سازمان مجاهدین خلق بود . امری که در میثاق و سپس در برنامه دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی مجاهدین ، به طرز جالبی به برنامه حداکثر مجاهدین ارتقا یافته است .

با وجود وجه تشابه ماهوی بین این دو برنامه ، در شکل نیز خلغ ید از سرمایه داری وابسته کاملاً محو شد و در میثاق دولت موقت بصورت مجرد زیر در آمد :

" قطع همه روابط اسارت بار امپریالیستی ... "

مجاهد با ارائه درک انتزاعی از امپریالیسم ، خود راحتی از قید هرگونه جمله پردازیهی بی محتوا از قبیل " خلغ ید " و غیره نیز خلاص نمود و انسجام بورژوائی خاص کنونی خود را به نمایش گذارد .

روند تحول از انتظارات سال ۵۷ مجاهدین به میثاق قطعی آنها با بورژوازی را ، مقایسه یکی دیگر از نکات برنامه مجاهدین در سال ۵۷ با برنامه جمهوری دمکراتیک اسلامی امروز آنها هرچه بیشتر آشکار می سازد .

مجاهدین که در سال ۵۷ خواهان سرمایه گذاریهی ساده و کوچک بودند ، در بند دوم برنامه خود نوشته بودند :

" احتراز از سرمایه گذاری های کلان در صنایع فوق العاده پیچیده و پر هزینه به نفع رشد صنایع متوسط و کوچک و به ویژه در حوالی روستاها به منظور متعادل کردن بخش صنعتی .

( مجاهدین خلق ، انتظارات مرحله ای از جمهوری اسلامی ۲۷ اسفند ۵۷ )

مجاهد در سال ۵۷ تصور می کرد . این صنایع پیچیده است که بندگی سرمایه را ایجاد می کند . او از دید خرده بورژوا منشانه خود مخالف هرگونه سرمایه گذاری در صنایع فوق العاده پیچیده و پر هزینه به نفع رشد صنایع متوسط و کوچک و به ویژه در حوالی روستاها بود ، تا بین بخش کشاورزی و صنعتی تعادل برقرار شود . مجاهد اعتقاد داشت بدون رعایت این تعادل هر گونه توسعه سالم اقتصادی و مهار کردن " ایدئولوژی متخصصین " و به قول خود " اداره سالاران " غیر ممکن است .

اما مجاهد امروز ، تمامی دلشوره های دیروز خود را کنار گذاشته و از خیر مهار کردن " ایدئولوژی متخصصین و اداره سالاران " گذشته است . مجاهد امروز اولویت دادن به صنایع متوسط و کوچک را کنار نهاده و طرفدار " صنعت ملی و هموار کردن راه رشد تولیدات



داخلی " شده است . مجاهد بر خلاف درک ابتدائی و مغشوش سالهای ۵۷ خود ، در برنامه دولت موقت می گوید :

"احیاء صنایع ملی و تقویت روز افزون تولید صنعتی و آموزش فنی و حرفه ای ، استفاده از پیشرفتهای تکنیکی در عین توجه اکید به رشد صنایع متوسط و کوچک به ویژه در حوالی روستاها "

( برنامه دولت موقت صفحه ۱۷ )

گذشته از دیدگاه ارتجاعی و خرده بورژوائی مجاهدین در بر خورد به ممساله صنعت پیشرفته در سال ۵۷ ، آنچه در این مقایسه مهم است ، تحول درونی مجاهدین از اختلاط مباحث برنامه ای بورژوازی با امیال و اوهام خرده بورژوائی ، به یک برنامه تمام عیار بورژوائی در میثاق و بعد از آن است .

در حقیقت مضمون اصلی میثاق و برنامه مجاهدین امروز ، در همان برنامه دیروز آنها نهفته است . چند مقایسه دیگر بین بند های اصلی دو برنامه مجادین ، این واقعیت را مشخص تر می سازد .

مثلاً در مورد بر خورد به ارتش و بوروکراسی دولتی ، مجاهدین در اواخر سال ۵۷ به فاصله کمتر از یک ماه شعار انحلال ارتش خود را پس می گیرد و در اولین برنامه خود چنین می گویند :

" ما خواستار پایه گذاری ارتش مردم هستیم . ( و بلا فاصله اضافه می کند ) باید اکیداً متذکر گردید که منظور از بنیانگذاری ارتش مردم به هیچ وجه خلع ید یا ایجاد تضییقات مادی و معنوی برای برادران دلیر ارتشی نیست ... ما نه تنها قصد مضمحل کردن ارتش و پرسنل آن را نداریم ، بلکه اکیداً و دقیقاً خواستار قوام و مردمی شدن بیش از پیش ارتش هستیم ."

(مجاهدین خلق همان منبع ۲۷ اسفند ۵۷ )

درست همین ایده ارتش مردمی است که با تذکر اکید و مکرر مجاهدین برای رفع شبهه در مورد تصور خلع ید و مضمحل کردن آن ، و با تاکید مجدد آنها بر قوام و دوام چنین ارتشی در سال ۵۷ ، اینک در برنامه دولت موقت جمهوری اسلامی مجاهدین به ایده تجدید سازمان مردمی ارتش ارتقا پیدا کرده و یا درست تر بگوئیم صراحت یافته است . مجاهدین امروز ، در ادامه همان رفع شبهه در مورد خلع ید از ارتش و مضمحل کردن آن می گویند :

" تجدید سازمان ارتش از جدی ترین ضرورت‌های بقا کشور و تکامل انقلاب است . "

(برنامه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی صفحه ۲۲ )

در حقیقت آنچه مجاهدین در سال ۵۷ با تزلزلات خرده بورژوائی از آن یاد می کردند ،

امروز قاطعانه خواهان عملینمودن آن هستند ؛ تجدید سازمان ارتش !

این مسئله در برخورد آنها به مطالبات تود های کارگر و زحمتکش نیز عیناً مصداق پیدا می

کند . مجاهد در سال ۵۷ در مورد آزادیها و حقوق دموکراتیک توده ها با ابهام سخن می

گفت و تصویر روشنی از چنین آزادیهایی نداشت . او می گفت :

" تضمین آزادی کامل مطبوعات و احزاب و اجتماعات سیاسی با هر عقیده و مرام " و بلا

فاصله یک تبصره مبهم و دوپهلوی به آن اضافه می نمود :

" البته میان آزادی و دموکراسی انقلابی با لیبرالیسم و ولنگاری سرمایه داری ، مرزهای

مشخصی وجود دارد . "

اگر چه مجاهد آن روز از روشنکردن این مرزها ناتوان و عاجز بود، امروز به وضوح مرزهای آن

را روزشن ساخته است ، و آزادیهای بورژوائی در بر نامه دولت موقت که نهایتاً آن را تعهد به

اعلامیه حقوق بشر تشکیل می دهد، به رسمیت شناخته است . چهره بورژوائی آزادیها و حقوق

مورد نظر مجاهدین ، زمانی چهره مشخص به خود می گیرد که این آزادیها به مطالبات اقشار

و طبقات گوناگون جامعه می پردازد . یک مقایسه دیگر بین برخورد و در برنامه مجاهدین به

مطالبات کارگران و دهقانان ، فاصله دید گنگ و محدود گذشته آنها را با برنامه منسجم

امروزشان ، روشنتر می سازد .

مجاهد بعد از آنکه شوراهای کارگری را به شوراهای مشورتی کارکنان تبدیل می کند ، در

باره اساسی ترین خواست کارگران می گوید :

\_\_ " لغو کلیهمقررات ضد کارگری و تدوین قانون جدید کار با نظر خود کارگران ...

\_\_ اداره امور کارخانه توسط شورای کارکنان مرکب از نمایندگان شورای کارگران ، کارکنان و

نماینده کارفرما ...

\_\_ افزایش تصاعدی حق السهم کارگران از سودکارخانه جات به نسبت افزایش سودکل ...

مجاهد امروز ضمن حفظ مضمون برخورد سال ۵۷ خود ، یعنی تشدید بهره کشی سرمایه داران

تحت عنوان پرداخت حق السهم از سود و غیره حتی شورای کارکنان و کارگران خود را حذف

نموده است ، بدون آنکه از محدودیت ساعت کار و میزان حداقل دستمزد سخن بگوید . درک

ابتدائی خود را منسجم ساخته است بدون آنکه حق شکل کارگران را به رسمیت بشناسد .  
حق اعتصاب را به رسمیت می شناسد اما آن را مشروط به اجازه دولت جمهوری اسلامی خود  
می نماید .

مجاهد تنها شکل غیره طبقاتی مشترک کارگر و سرمایه دار را نیز که در سال ۵۷ به رسمیت  
شناخته بود ، امروز پس می گیرد .

اما جالب تر از بر خورد مجاهدین به مطالبات کارگری ، بر خورد آنها با مسئله ارضی و  
مطالبات دهقانان است .

مجاهد در سال ۵۷ بدون هیچ اشاره به مسئله اصلاحات ارضی و مصادره املاک مالکین بزرگ  
به مسئله ارضی پرداخته بود ، و می گفت :

" عین زمینها که توسط نهادهای رژیم سلطنتی از دهقانان محروم غصب شده باید به آنها  
بازگردانده شود و اگر به لحاظ فنی با اشکال مواجه بود ، معادل آن از املاک پهلوی به  
دهقانان مذکور تعلق گیرد . " فقط همین !

ولی مجاهد امروز با تهور یک بورژوازی کامل العیار از اصلاحات ارضی سخن می گوید !  
مجاهد در برنامه دولت موقت خود در این مورد می گوید :

" بدیهی است که نخستین قدم عاجل برای نجات کشاورزی فنا شده ایران ، یک اصلاحات  
ارضی ریشه ای است . "

برای مجاهد امروز دیگر تقسیم زمین های فقط شاه و ایادی آن مطرح نیست ، بلکه گسترش  
مناسبات سرمایه داری در کشاورزی مطرح است . منجمله امروز بر خلاف مجاهد دیروز که از  
مهاجرت روستائیان به شهرها می نالید و خواهان محدود ساتن آن بود ، لز " تربیت کادر های  
آموزشی و معلمین کشاورزی و تعیین سمت آینده تکامل سازمان کشاورزی " سخن می گوید .

مجاهد دیروز از اصلاحات ارضی ریشه ای ، سخن به میان نمی آورد و تنظیم مناسبات در  
روستا را جز در محدوده معینی به حال خود واگذار می کرد . دید محدود و گنگ او از  
آینده مورد علاقه اش ، به مجاهد این اجازه را نمی داد که ضرورت یک اصلاحات ارضی ریشه  
ای را دریابد . اما دید بورژوائی امروز او ، مجاهد را بر ضرورت چنین اصلاحاتی آنهم ریشه  
ای ، رهنمون می گردد. البته نباید اشتباه کرد که اصلاحات ارضی ریشه ای امروز مجاهد ،  
مصادره اراضی مالکین بزرگ را مد نظر دارد ، بلکه امروز نیز آنچه که مجاهد با شهامت  
بعنوان اصلاحات ارضی ریشه ای از آن یاد می کند چیزی است با مضمون گذشته و در حد

یک رفرم بدون محتوای بورژوائی .

مجاهد امروز انتخاب گنگ دیروز خود را تعمیق بخشیده است و پیرایه های غیر ضرور خرده بورژوائی را از چهره برنامه بورژوائی خود زدوده است .

برای مجاهد دیروز ضرورت اصلاحات ارضی بورژوائی همانقدر ناروشن بود ، که رشد و گسترش صنایع پیشرفته پیچیده . صنایع پیچیده و پیشرفته برای مجاهد دیروز نه تنها قابل لمس نبود ، بلکه نفرت انگیز و مخل آسایش صنایع کوچک و متوسط نیز بود .

اما برای مجاهد امروز ، رشد صنعتی از اولویت برخوردار است . تولید داخلی و افزایش آن امری ضروری است . برای مجاهد امروز بازدهی سرمایه و سود آوری آن مد نظر است پس " اصلاحات ارضی ریشه ای " و " تربیت متخصصین " و گسترش روابط سرمایه داری در کشاورزی نیز یک قدم عاجل و بدیهی است .

مجاهد دیروز در آغاز راهی بود که مجاهد امروز به رهرو ثابت قدم آن مبدل گشته است .

( ) ( ) ( )

بعد از طوفان نیمه اول سال ۶۰ و همدستی کامل مجاهدین با بورژوازی لیبرال ، علیرغم همگی تغییر و تحولات انسجام یافته ای که در مواضع و برنامه مجاهدین ایجاد شده بود ، اما هنوز تمایلات منززلاننه و محافظه کار خرده بورژوائی ، اوهام و رویاهای جدیدی را همچنان در مجاهد زنده می کرد . مجاهد از رویاهای کهن دست شسته بود اما هنوز در مقابل ، رویاهای جدیدی در سر می پروراند . مجاهد به خیال خود با بورژوازی دست اتحاد داده بود تا با سر ، او را بر زمین بکوبد . اما فشار بی رحم مبارزه طبقاتی ، قانونمندیهای تحولات تاریخی و ضرورت قطبی شدن تضادهای اجتماعی ، این رویا را نیز خیلی زود نقش بر آب کرد و پوسته های کاذب ذهنیت های عقب مانده مجاهدین را در هم شکست !

همانگونه که طبقات متخاصم اجتماعی از هم تفکیک می شد ، احزاب سیاسی نیز از یکدیگر منفک می گردید و نمایندگان سیاسی خود را می یافت . با رشد مبارزه طبقاتی و انسجام طبقاتی پرولتاریا برای اقشار رادیکال خرده بورژوائی ، دیگر هیچ چاره ای نمانده بود جز آنکه برنامه و خط و مشی پرولتاریا را بپذیرد . چرا که این فقط برنامه انقلابی طبقه کارگر بود که منافع خرده بورژوازی تهیدست شهری و روستائی را در تمامی مراحل انقلاب تامین می کرد ، آزادیهای اجتماعی را تضمین می نمود و استقلال اقتصادی جامعه را عملی می ساخت . بقیه هر برنامه ای که بود یا بورژوائی بود و یا فقط و فقط در خدمت بورژوازی قرار می

گرفت . تمکین مجاهد به میثاق شسته و رفته بورژوازی نیز ، محصول همین جبر بود .  
از این رو هنگامی که بنی صدر نیز از شورای ائتلاف به بیرون پرتاب شد ، اما برنامه و اهداف  
بورژوازی در تشکیلات و آلترناتیو ابداعی مجاهد حتی استحکام و استواری بیشتری به خود  
گرفت .

مجاهد برای جلب اعتماد بازهم بیشتر امپریالیستها و گشایش کار " آلترناتیو " خود مجبور به  
عقب نشینی بازهم بیشتری شد . باید هر گونه بی اعتمادی از مجاهدین در ذهن سرمایه داری  
جهانی فرو می ریخت . مجاهد ، نه تنها شعارهای ضد امپریالیستی را به تدریج از دستور کار  
خود حذف کرد ، بلکه مرادۀ دیپلماتیک برادرانه ای را نیز با آنها باز گشود . مجاهد در یک  
طرفه العین تحلیل خود را از خصلت انقلاب ایران تغییر داد و آوازه " انقلاب ضد امپریالیستی  
\_ دمکراتیک خاقهای ایران " که مجاهد با افتخار سنگ آن را به سینه می زد ، به " انقلاب  
ضد سلطنتی " تنزل یافت . نام کفر آمیز "خلق قهرمان " نیز از خطبهای اصلی مجاهدین ، به  
سوی محو گرائید .

این تغییر نام ساده برای مجاهد ، اما راهگشای گرفتاریهای گرانقدری بود . مجاهد با " ضد  
سلطنتی " نامیدن " انقلاب " ایران که در واقع در قیام بهمن به تحقق رسیده بود ، ممض  
ضرورت هر گونه تغییر و تحول اجنماعی را از سرخود باز می کرد و با فراغ بال به امپریالیسم  
نوید می داد که دیگر سودای هیچگونه تغییراتی را در وضعیت اقتصادی \_ سیاسی مردم  
ایران ندارد . مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق وحشت سازمان خود را از اینگونه تغییر و  
تحولات بطور مکرر و طی چند پیام علنی به امپریالیستها ابلاغ کرد . مجاهد در این گپیرو دار  
ذهنیت فریبندۀ خود را کنار گذاشت و بر این تفکرات نابخردانه که بتواند همزمان از منافع  
توأمان کارگران و سرمایه داران به مدافعه بر خیزد ، خط بطلان کشید . مجاهد دریافت که  
هیچگاه نمی تواند هم در خدمت سرمایه داران باشد و هم به اصول تخطی ناپذیر نظم سرمایه  
داری یعنی استثمار کارگران ، پایبند نماند .

مجاهد این حقیقت را فهمیده بود که استثمار کارگران در هر جامعه طبقاتی و از جمله  
"جمهوری اسلامی کمال مطلوب " او یک اصول جبری ، حتمی و تردید ناپذیر است !  
مجاهد زیر فشار مبارزه طبقاتی و جبر تاریخ ، آرمانخواهی تخیلی خود را کاملاً از دست داده  
بود . مجاهد برای آنکه نزدیکی خود را به بورژوازی اثبات کند ، باید هم دشمنی خود را با  
طبقه کارگر و سازمان سیاسی آن آشکار سازد .

مجاهد که قبلاً در بیانیه ۲۲ بهمن ۵۸ خود ، خواهان تغییرات بنیادی اقتصادی \_ اجتماعی جامعه ایران بود و گفت :

" بارزترین ممیزه ارتجاع ، ضدیت با نیروهای انقلابی و ترقی خواه است . " مجاهد که در بیانیه های کارگری خود در ۱۸ تیرماه ۵۸ بر این امر تاکید می ورزید که : " فقط مرتجعین ، سرمای داران ، غارتگران و وابستگان به امپریالیسم هستند که مخالف سرسخت شوراهایند " ، در این دوره از حیات خود نه تنها در برنامه خود به شیوه بسیار ارتجاعی شوراهای کارگری و توده ای را تا حد ارگانهای مشورتی فرمایشی بورژوازی تنزل داده و به ملعبه دست جمهوری اسلامی خود مبدل نموده است ، بلکه بسیار صریح و آشکار خصو متمیق خود را با جنبش کارگری ایران و نیروهای انقلابی کمونیست و مدافع سوسیالیسم ، علناً به نمایش گذاشته است . مجاهد امروز در تبلیغات علیه کمونیستها حتی گوی سبقت را از مرتجع ترین نمایندگان بورژوازی هم ربوده است . نمونه مختصری از نحوه تبلیغات ضد کمونیستی مجاهدین امروز ، عمق این ابتذال را روشن می سازد . مجاهد ، امروز در کنار مبتذل ترین تبریک و تهنیت به سران مرتجع کشورهای امپریالیستی و نمایندگان بزرگترین انحصارات غارتگر جهانی علیه کمونیستهای ایران می نویسد :

" گاه حتی به یاد آنچه که میوه چینان و اپورتونیستها در صدر مشروطیت بر سر مجاهدین پیشتاز آن ایم آورده بودند ، افتادیم و نیز یار مجاهدین جنگل و میرزا کوچک خان در خاطرمان زنده شد . همچنین بیاد آوردیم دورانی را که به مصدق نیز برچسب دیکتاتوری می زدند و خوش خدمتی به به دربار را در پس پرده ترس از دیکتاتوری مصدق ، پرده پوشی می نمودند . البته داستانهای مربوط به صدر مشروطه و سردار جنگل و سردار نهضت ملی ایران دکتر مصدق ، در زمان خودشان که فی المثل مکی و بقئی با او به مقابله برخاسته بودند ، همچون امروز نشده و به مثالهای تاریخی تبدیل نگشته بود . این بود که مدعیان ، بعضاً مواضعشان را در زوروق دمکراسی خواهی می پوشاندند . در سراسر تاریخ هیچگاه میوه چینان و فرصت طلبان نمی آیند خود را خالصاً مخلصاً معرفی کنند و نیات خود را شرح کنند ."

( نشریه مجاهد شماره ۲۱۴ مردادماه ۶۳ )

مجاهدین تبلیغات مسعود را همهر چند خطاب به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران سر داده است ، اما آنگونه که از مضمون آن بر می آید ، به خوبی روشناست که خاطرۀ تاریخی

مجاهد نه امروز، که از صدر مشروطه‌تاکنون را مد نظر دارد . این ، خاطرات ارتجاعی تاریخی نیروئی است که دشمنی خود را نه با سازمان پروتاریائی امروز ایران ، که اساساً با کل جنبش کمونیستی تاریخ ایران آشکار میسازد . بیانین خاطرات ارتجاعی و تحریفات تاریخی ، اساساً بازتاب کینه و عداوت طبقاتی سرمایه دارانو دیگر نیروهای ارتجاعی ایران است که علیه جنبش کارگری و علیه طبقه کارگرو نیروهای انقلابی چه امروز و چه در سالهای گذشته ، جهت گیری شده است .

اینیادآور ارتجاعی ، هر نیروی کمونیست هر جریان مدافع سوسیالیسمو هر کارگر و زحمتکش حتی ناآگاهی را نیز ، عیناً بیهیاد سخنان خمینی می اندازد ، که برای ابراز خصومت خود با جنبش انقلابی ایران ، با یاد آوری خاطرات شیخ فضل الله نوری و کوچک خان و کاشانی می گفت :

"کمونیستها یک بار در صدر مشروطه " از پشت به ما خنجر زدند ، یک بار در جنبش کوچک خان ، یک بار هم در زمان آیت الله کاشانی . و یکبار هم حالا علیه جمهوری اسلامی ! خمینی اما فراموش کرد که بگوید بار دیگر هم علیه شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلقش !

بر هیچ کس پوشیده نیست آن انگیزه ای که دیروز خمینی را مجبور می کرد بیاد خاطرات تاریخی بورژوازی ارتجاعی ایران بیفتد ، همان انگیزه ها امروز خاطرات تاریخی ارتجاعی مجاهد را زنده کرده است . با این تفاوت که مجاهد زیر نازیانه واقعیتهای مبارزه طبقاتی و همان جبر تاریخی ، ماهیت نهائی خود را خیلی زود بروز داد و بسیار سریعتر و صریحتر از خمینی ، سیر قهقرائی خود را به انجام رساند .

در اینجا لازم است به منظور سابقه تاریخی ، گوشه ای از پیش بینی های بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را نسبت به آینده امروز مجاهدین خلق نقل کنیم تا در عین حال راه هر گونه سواستفاده عاملان بورژوازی را نیز که بخصوص با مستمسک قرار دادن نقطه نظرات تحریف شده رفیق بیژن جزینی سازشکاری خود را توجیه می کنند ، مسدود کرده باشیم .

رفیق بیژن جزنی در سال ۱۳۵۱ آینده مجاهدین را چنین تصور می کند :

" مذهبی های مارکسیست یعنی مجاهدین ، بناگزیب درست در مقابل مارکسیسم \_ لنینیسم قرار گرفته و در صورت بدست آوردن رهبری انقلاب و تامین حاکمیت خود ، در جهت گسترش

مذهب می کوشند ایده آلهای اسلامی را در جامعه نوین سر پا سازند . آنها حتی ناگزیرند جلوی هر گونه فعالیت غیر مذهبی را سد کنند...

خلاصه کلام این است که مذهبی های مارکسیست در شناخت جامعه معاصر و تعیین نیروها و اتکأ درست به آنها دچار اشتباهند و انقلاب را به سنگلاخ خطرناک می کشانند و در فردای انقلاب و پیروزی نیز ، حاکمیت زحمتکشان و طبقه کارگر را به خطر انداخته مانع پیروزی انقلاب خواهند شد .

( رفیق بیژن جزنی مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی اسفندماه ۱۳۵۱ )  
خلاصه اینکه :

دیگر با توجه به مباحثی که تا کنون داشته ایم ، به ویژه با استناد به برنامه، تاکتیک و کلیه سیاستهای مجاهدین خلق، کاملاً روشن شده است که چگونه مجاهدین خلق گام به گام از موضع یک دمکرات انقلابی دور شدند و با شکل گیری شورای ملی مقاومت ، در منجلاب لیبرالیسم در غلتیدند . مجاهدین خلق هم اکنون تمام وجوه ممیزه یک لیبرال را با خود حمل می کنند . مجاهدین خلق برخلاف یک دمکرات انقلابی که خواهان انتقال تمام قدرت سیاسی به دست خلق یعنی کارگران و خرده بورژوازیست ، از برجای ماندن قدرت سیاسی در دست بورژوازی دفاع می کنند . مجاهدین خلق نه از منافع اکثریت عظیم توده های محروم و ستمدیده ، بلکه از منافع اقلیت استثمارگر دفاع می کنند . مجاهدین خلق بر خلاف یک دمکرات که مدافع ارگانهای اقتدار توده ای همچون شوراها ، به مثابه ارگانهای مقننه و مجریه ، انتخابی بودن و قابل عزل بودن ماموران مقامات است ، درست همانند لیبرالها از برجای ماندن دستگاه بوروکراتیک ، فاسد و ستمگر موجود، انتصابی بودن مقامات دفاع می کنند و برای شوراها هیچ نقشی جززائده دستگاه بوروکراتیک قائل نیستند.

مجاهدین خلق همانند تمام لیبرال هائی که خواهان حفظ و بقا ارتش و دیگر ارگانهای ستمگری برای سرکوب کارگران و زحمتکشانیان هستند ، از حفظ وبقا ارتش ضد خلقی دفاع می کنند.

مجاهد برخلاف یک دمکرات ، از برجای ماندن بسیاری از نظامات کهن و پوسیده ، از جمله از ستمگری نسبت به مایت ها پیوند دولت و مذهب و مخالفت با ملی شدن اراضی دفاع می کند . مجاهد امروز از ضرورت هرگونه تغییر و تحولات اقتصادی \_ اجتماعی به وحشت یاد می کند . مجاهد ، متحد خود را امپریالیسم و وظیفئخود را ، دفاع از سلطه آن در ایران قرار داده است



مجاهد دیگر همانند تمامی لیبراله و کلیه مرتجعین از سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگراس دادرد!

مجاهد در این تحول ، سرنوشت واقعی خود را رقم زده است .

مجاهد یا می باید رهبری پرولتاریا و برنامه آن را در انقلاب دمکراتیکمی پذیرفت ، یا باید به توده خرده بورژوازی خیانت می ورزید. مجاهد راه دوم را برگزید !

این سرنوشت محتوم تمامی جریانهای خرده بورژوازی است که در عصر ما به سرنوشت دوطبقه اصلی سرمایه داری گره خورده است . خرده بورژوازی در عین وابستگی به مایملک حقیر خود ، جریان رشد مناسبات سرمایه داری از گردنه تولید اجتماعی بیرون رانده می شود . و به به زائده تولید اجتماعی مبدل می گردد . رهائی خرده بورژوازی از فلاکتی که هر روز بیش از روز پیش زندگی بخور و نمیر او را تهدید میکند ، فقط و فقط در نزدیکی به پرولتاریا ، یعنی این نیروی پیشتاز جامعه سرمایه داری ، و منافع آن در اتحاد با این طبقه بالنده اجتماعی است .

هر جریان سیاسی خرده بورژوا که بر این حقیقت انکار ناپذیر تاریخی گردن نگذارد و با محافظه کاری ناشی از موقعیت خود، در تولید اجتماعی، از این حرکت سر بازند، سرنوشتی جز مرگ تاریخی و استحاله ناگزیر به لیبرالیسم بورژوائی ندارد .

سیر مبارزه طبقاتی در جامعه ایران نیز ، در یک مرحله ناگزیر چنین انتخابی را برمجاهدین بعنوان یک جریان خرده بورژوائی تحمیل کرد. اما شیوه آنارشیستی انشعاب مجاهدین ، همانگونه که گفتیم تاثیرات زیانبار خود را بر سیر نه رشد یابنده ، بلکه قهقرائی حرکت مجاهد، برجای گذاشت . مجاهد سنگ بنای دوره دوم حیات خود را به گونه ای گذاشت که سرنوشتی جز این برایش باقی نمی گذاشت .

مجاهد بین پرولتاریا و بورژوازی ، بورژوازی را انتخاب کرد !